فرمود یا عباس رضی الله عنه یاری آواز ده مجاهدان حضرت

عباس فریاد برآورد یا بنی فلان یا بنی فلان یا این صحابه

در گوش شان انداخت سید المرسلین علیه السلام دعا

کرد و گفت یا رب انجز وعدک وانصر عبدک واهزمهم

وهمچنین شانزده هزار ملائکه بر اسپان ابلق سوار نازل

شدند و چون آواز امیر المومنین عباس رضی الله عنه

در گوش یاران رسید یاران همه بازگشتند مهتر جبرئیل

صلوات الله علیه در رسید گفت یا سید اینهم از شماست کی بر شما

ست مثل این عجب و حجت بسیار دیگر و بقوت و شوکت

مغرور نباید شد نظر بر فضل ربانی و فضل سبحانی باید کرد

مهتر جبرئیل گفت یا سید از فرمان است یک مشت خاک از زمین

برگیر و بجانب کفار انداز و قدرت خداوند عزوجل

را مشاهده کن سید المرسلین علیه السلام یک مشت خاک

نماید که بعضی حاجتها برای نماز بامداد و سید المرسلین علیه
السلام بجنگ روان شد چون نزدیک سید ایشان بیرون
آمدند هزار و چهارصد نفر تیرانداز از اندیشه خود و استانیده
ایشان بیکشت تیر بکشادند چندان تیر بر هم انداختند که
لشکر سید المرسلین علیه السلام خود را باو آوردن نتوانستند
هیچ کس پیش نبود که هزار تیر بر ان نشسته باز آن سید المرسلین
علیه السلام با پانزده هزار سوار منهزم شدند اهل حنین قبل
کردند سید المرسلین علیه السلام تنها ماند بر جای خود استاده
بود ابوسفیان و امیر المومنین عباس رضی الله عنهم عنان
اشتر سید المرسلین علیه السلام گرفته و سید المرسلین علیه
السلام فرمود تا دران سلاح او از بهر جنگ باز کردند امیر
المومنین عباس رضی الله عنه گفت یا رسول الله ... را
... تا چه کار رسیده باشند سید المرسلین علیه السلام

آورد و برابر سید المرسلین علیه السلام در مدینه هجرت کرد
و او بردرداری داشت شیبه نام خادمی کعبه و کلید داری بدان
برادر خود داد تا امروز خادمی کعبه و کلید داری به ... شیبه
شیبه داده و هم بر آن ایشان مستقیم است و چون سید المرسلین
علیه السلام و خاتم النبیین رسول رب العالمین از کار مکه
فارغ شد وروی بحنین آورد [illegible]
هشتم جنگ حنین بود و این قصه در تعلبی و ... و کشاف
و در تفسیر سورة براة متفرق مسطور است و آنچنان بود که چون
مکه فتح شد بیشتری خلق مکه گریخته در حنین حزیدند و حنین
وادیه ایست میان مکه و طایف بنو هوازن و بنو ثقیف
آنجا ساکن بودند سید المرسلین علیه السلام با پانزده
هزار مقاتل دوازده هزار آنکه از مدینه آمده اند و دو هزار
طلقا و بلکه هزار مردم من بود روی بحنین آوردند چون ایشان

بیان

اگر مرا تحقیق معلوم بودی که پیغمبر کلید بتو میداد امیر را
المومنین علی رضی الله عنه بر بام سوار شده دست او پیچیده
بستید و بسبب آنکه سید المرسلین علیه السلام خلق مکه را
داده بود نگشت و سید المرسلین علیه السلام در بگشاد و درون
رفت دوگانه شکر و تحیت کعبه گذارد و بیرون آمد بعده
امامت مکه بعتاب داد و کلید خانه کعبه از عثمان طلحه بستید
با میر المومنین عباس رضی الله عنه داد جبرئیل از حضرت عزت
در رسید سید خدا تعالی بر تو سلام میرساند و بعد سلام تهنیت
فتح مکه میکند و میفرماید در الحجه دوست من ابراهیم خلیل الله
این خانه بنا کرد و کلید این خانه با جد او عثمان طلحه داد چون
داده دوست منست از عثمان طلحه باز ستان هم بعثمان باز
ده سید المرسلین علیه السلام باز بعثمان داد و عذر خواست
چون عثمان این کیفیت [illegible] معلوم کردی فی الحال ایمان
آورد

رضی الله عنه را فرمود تا آن درخت را ببرد خالد رضی الله عنه
ببرید آن دیو از درون درخت بصورت عورتی پیر سیه
سیاه موی پریشان برون آمده بگریخت و خالد وی را دنبال
کرد بکشت سید المرسلین علیه السلام فرمود ذهب العزی
فلا له العزی بعدها مکه معظمه فتح گشت معاندان سید المرسلین
علیه السلام از اهل قریش و جز آن همه کشته شدند و دین اسلام
استقامت یافت و کلمه شهادت استیلا یافت سید المرسلین
علیه السلام بعد از بیست یکسال تحمل مشاق شدیده و متاعب
صعبه و جد و جهد وافر و جهد متوافر بیخ کفر براند اخت و بر دشمنان
کامیاب شد الحمد لله علی ذلک در تفاسیر سوره نسا مذکور است
چون مکه فتح شد سید المرسلین علیه السلام برد کعبه آمد
عثمان طلحه خادم کعبه کلیددار بود در کعبه قفل کرده بر بام
کعبه بگریخته سوار شد هر چند که از وی کلید طلبید ندا و گفت

قوله تعالی قل جاء الحق و زهق الباطل ان الباطل کان
زهوقاً و عکرمه پسر ابوجهل و عمرو عاص رضی الله عنهما بتان
را شکستند و پاره پاره میکردند تمام بتان را از کعبه بیرون
می آوردند بعده گفتند یا سید او در خانه کعبه بتی نمانده است
سید المرسلین علیه السلام گفت شما تفحص بکنید هنوز خبث بو
می آید چون تفحص کردند بر بام کعبه بتی حزیمه بود امیر المومنین
علی رضی الله عنه بر جست بر کعبه نشست و بت برون انداخت
بعد چهار صد سال کعبه مبارک از لوث بتان پاک شد و در تفاسیر
امام ناصر غزالی رحمة الله علیه و در بعضی تفاسیر امام دیگر چنانچه
در سورة والنجم مسطور است در مکه درختی بود که کافران می پرستیدند
و عزی نام کرده بودند و هر چه ازان درخت بپرسیدندی
آن جواب شنیدندی و درو دیوی بود که با ایشان سخن
گفتی سید المرسلین علیه السلام نزدیک آمده درخت رفت و خالد

بازربایند وکذاشت ایشانرا طلیقا نام کرد واین معنی
در کشاف در تفسیر سورهٔ براة ودر بعضی تفاسیر مسطورست
ایشانرا بنده کرد وبعده ازاد کرد وآنروز هنوز مشرکان
عرب رابند وساختن جایز بود سید المرسلین علیه السلام
در کعبه آمد در کشاف وثعلبی وبغوی در تفسیر آیة قل جاء
الحق وزهق الباطل مسطورست مشرکان سیصد وشصت
بت که در خانه درون کعبه معظمه داشته بودند چنانچه بعدسو
کیفیت در فصل بنای خانه کعبه آمده است وبت خزیمه
بر بام کعبه بود سید المرسلین علیه السلام بر در کعبه با ستاد
چوبی بر دست مبارک بود امیر المومنین علی رضی الله
عنه وبا زران دیگر بتان بیرون می آوردند پیش سید الم
رسلین علیه السلام سرنگون می افکندند سید المرسلین
علیه السلام آن چوب برسر ایشان میزد ومیگفت

خود پرورش کرده بودم و بعضی میگفتند که ما عم و عم زاده
گان شما ایم درین باب سید المرسلین علیه السلام بگریست
وگفت مَن دخل دار ابی سفیان فهو امنٌ فریاد برآور
دند که ای محمد در خانه ابوسفیان جای نمانده و یاران تو
مثل گرگان در رمه گوسپندان افتاده اند پاره پاره
میکنند امان ده سید المرسلین علیه السلام فرمود مَن
تعلق باستار الکعبه فهو امن بانگ برآوردند در کعبه
هم جای نماند سید المرسلین علیه السلام فرمودند مَن القی
السلاح فهو امنٌ همگنان سلاح بیرون انداختند سید الم
رسلین علیه السلام شکر حضرت عزت بجا آورده و در هژدهم
ماه رمضان المبارک سنه ثمان مکه فتح شد مقاتله در حرم
کعبه حرام گشت مگر همان روز یکساعت حلال بود و آن روز
سید المرسلین علیه السلام ده هزار مشرک را اسیر کرد

بازرها کرد

برایشان استیلا یافت و جنگی شد عظیم و حربها رفت بغایت
قوی با سخت مبارزان اسلام از جا سخت مکه تیغها کشیده
در آمدند و همه تیغها از ایشان رنج برده بودند شعلهٔ غضب
بلندی یافت چون گرگان در رمهٔ گوسفندان بر مشرکان
افتادند و جویهای خون در کوهسار روان کردند چنانکه
که اسپها را از بسیاری مشرکان که کشته افتاده بو
دند قدرت پای نهادن بر زمین نبود مشرکان بر
بامها بر آمدند و فریاد بر آوردند که یا محمد اخدای تو
ترا بر ما دست بداد ما از بتان ما هیچ کاری نیامد آخر
تو یکی از مایی آنچه ما کردیم ازان بگذر و آنچه از کرم
تو سز د بکن نظر بر ما مکن و نظر بر بزرگی خود بکن کره ما
یکی ایشان نایم بر بامها فریاد میکردند بعضی عورات می
گفتند یا محمد امن شعار اعشیر داده ایم تو در گذار

تدبیر دفع شود و پوشیدن سلاح بدین نیت سنت است
سید المرسلین علیه السلام تیغ بکشید و روی بسوی آسمان
کرد گفت یا رب انجز وعدک و انصر عبدک و هزمهم
وحدک این بگفت و بافواج قلب بر اند مهتر جبرئیل را فر
مان رسید که دوست ما زره پوشیده است و تیغ کشیده
و پای در رکاب جنگ آورده تو در رکاب او بر مهتر جبرئیل
با چهار هزار فرشته در رکاب سید المرسلین علیه السلام
روان شد شعله تکبیر موحدان از هفت طبق آسمان در
گذشت تا آن زمان امیر المومنین ابو بکر رضی الله عنه از
عقب سمت بوقیس در آمد آتش نفت در خانها و اسباب
ایشان زد از این طریق سید المرسلین علیه السلام زور در
آورد و بجرد حمله سید المرسلین علیه السلام اهل قریش
شکست خوردند و در خانها که در آمدند حضرت علیه السلام

ایشان ند و رآورده نه بیکدیگر گفتند ای بنو قریش و رای این
چه ننگ خواهد بود که محمد بر ما کامیاب شود و اگر بزاری بمیریم
او لیتر نه آنکه بدست او اسیر شویم کسی که پیوسته اسیر ما
بود ما اسیر او چون شویم پس هر همه با یکدیگر سوگند خوردند
که تا جان در تن باشد بجان کوشیم پس کمان های بیرون
دند اختند و دست در قبضه تیغ و دشنه بردند در سر وریش
یکدیگر در افتادند گویی قیامت قایم شده تا اطباق زمین
برهم خواهند شکست قریب شد که صفهاء اسلام با زپس جهند
و علمهاء مومنان باز گردد و این کیفیت بسید المرسلین
علیه السلام عرضه داشت کردند که اهل قریش زور آورده‌اند
سید المرسلین علیه السلام فرمود تا توذرعتی یعنی زره منرا
بیارید پس زره بپوشید خفتان در بر کرد و مغفر بر سر
نهاد و بمیدان نیت کی خصم ملاحظه خود نه آنکه تیغ اجل بغید

احزاب و حرب حدیبیه بسر جانب مشرکان همین بود

این معنی در شرح مشارق است ابوسفیان گفت اکنون

مرا فضیلتی از ان ده چون مکه فتح کنی هر که التجا بخانه من

کند نفر ما ناو را امان باشد سید المرسلین علیه السلام فرمود

مَن دَخَلَ فِی دَارِ ابوسفیان فَهُوَ آمِنٌ ابوسفیان رضی الله عنه

بازگشت و در رساله ظهری آورده است که بامداد لشکر در مکه

آمد فوج امیر المؤمنین عمر رضی الله عنه که مقدمه بود در رسید

اهل قریش دوازده محل برای جنگ منتظر استاده بودند چوا

ن اهل قریش قریب هفتصد نفر دست در قبضه کمان بردند

و بزخم چوبه تیر هوا را نابستان ساختند علیها امیر

المؤمنین عمر رضی الله عنه که مقدمه بود خواست که باز

کردد خالد رضی الله عنه از میمنه و امیر المؤمنین علی

رضی الله عنه از میسره در آمدند اهل قریش چون دیدند که

جنبه بن هزار دینار دفن کرده اید دران محل جز تو و مادر تو
غیری نبود ابوسفیان بر خاست گفت یا رسول الله کلمه عرض
کن سید المرسلین علیه السلام کلمه عرض کرد ابوسفیان ایمان
آورد امیر المومنین عمر در کنار گرفت صحابه همه مصافحه کردند
ابوسفیان رضی الله عنه گفت یا رسول الله اسلام مرا پوشیده
دار و بدانکه اهل قریش مرا خیانت کنند و بدانکه اهل قریش
باسلام آوردن من دست از حرب با تو نخواهند داشت
با تو حرب خواهند کرد و خواهند گفت که قرابتیان یکی شدند
بروایتی این ابوسفیان بن حارث عم حقیقی سید المرسلین
علیه السلام بود و بروایتی صحیح این ابوسفیان ابن حارث
نبود بلکه ابوسفیان عرب بود و پدر معاویه خسر سید المر
اسلین علیه السلام دختر او ام حبیبه رضی الله عنها زوجه
سید المرسلین علیه السلام بود و در حرب احد و حرب

بچه مصلحت آمدی گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم اهل
قریش مرا برسالت فرستادند مهتر جبرئیل صلوة الله علیه در
رسید گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم این دروغ میگوید
بپرس چگونه آمدی در قریش سردار بودی با بستی تو دیگری را
فرستادی راست بگو چگونه آمدی واگرنه من بگویم که چه
گونه آمدی سید المرسلین علیه السلام کیفیت تمام باز راند
گفت ای ابوسفیان تو نمی آمدی اما ترا خدای تعالی آورده است
گفت یا رسول الله صلعم مرا صحت نبوت تو معلوم شد
قریب است که قفل دل من بکلید هدایت تو بکشاید
اکنون یک حکایت دیگر از حال من از نهان که جز
من دیگری را بر آن وقوف نیست بگو تا مرا صدق نبوة تو
روشن گردد و من ایمان آرم سید المرسلین علیه السلام
گفت امشب تو و مادر تو در فلان حجره در فلان کنج

حضور

الله عنه تیغ کشیده عقب ابوسفیان بر پشت اسب دنبال
کرد سید المرسلین علیه السلام از خیمه بیرون آمده پیش
در خیمه نشسته بود شور افتاده که ابوسفیان رسید خلق
همه سلاح پوشید و سید المرسلین علیه السلام بجای
خود قایم بود همین که نظر اسب ابوسفیان بر سید
المرسلین علیه السلام افتاد زمین هر چهار پای آب
تا شکم فرو برد اسب برجای استاده ماند مجبور شد
ابوسفیان فرود آمد و بتعظیم تمام پیش حضرت رفت
سید المرسلین برخاست و در کنار گرفت و رداء مبا
رک خود از دوش فرود آورد و بگسترد و فرمود
یا ابوسفیان بر خاک منشینی برین جامه بنشین ابو
سفیان رداء مبارک را بر سر و چشم مالید و بر خاک
بنشست سید المرسلین علیه السلام فرمود ابوسفیان

چنانچه کسی نداند جز ما در او مال مدفون کرد کیفیت ابوسفیان
که بر سید المرسلین علیه السلام آمد چند نوع در کتب ذکر کرده
اند و در رساله عبهری صحیح بلکه اصح این آورده است که بامداد
ابوسفیان اسپی تازی چند داشت بران سوار شد و بطریق
تجسس بجهته تفحص لشکر سید المرسلین علیه السلام بیرون آمد
چون نظر اسپ او بر لشکر سید المرسلین علیه السلام افتاد
گوش و دم بایستاد و نیز دوید هر چند ابوسفیان خواست
که عنان اسپ بگرداند مِن ایِّ وَجهٍ یعنی هیچ وجه باز نگشت
و در عین تگ سمت لشکر محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم میرفت
چون قریب دیره امیر المومنین عمر رضی الله عنه رسید شور
افتاد که ابوسفیان رسید امیر المومنین عمر رضی الله عنه
سلاح پوشیده تا آن زمان اسپ از دیره امیر المومنین عمر
رضی الله عنه درگذشت سمت قلب را ابتدا امیر المومنین عمر رضی

الله عنه

خنه ولد تجاین دشمنها که در تحت ضبط اهل اسلام
آمده بود لشکر طلب کردند از قبائل حوالی مدد خواسته
دوازده هزار مقاتل نزد سید المرسلین علیه السلام جمع شدند
در شعبان سنه هشتم سراپرده بارگاه بسمت مکه زد لشکر جمع
کرد خالد ولید را رضی الله عنه با دو هزار مقاتل میمنه داد
امیر المومنین علی رضی الله عنه با دو هزار مقاتل میسره داد
و امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه با دو هزار مقاتل مقدمه
کرد و امیر المومنین ابو بکر صدیق را رضی الله عنه با دو هزار
مقاتل ساقه ساخت و خود با چهار هزار مقاتل در قلب
نزول کرد چون قریب مکه رسید شور در مکه افتاد که
محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم با ستعداد تمام میرسد خلق
پیر جسد خود را گرد آوردن گرفت مقدم اهل قریش ابو
سفیان بود شب با مادر خود در حجره درآمد ما که میداشت

نیز کما اهل قریش سیصد و شصت بت در خانه کعبه داشته
بودند کعبه را بتخانه ساخته بودند چون در ان سال فتح مکه شد
سید المرسلین علیه السلام باز گشت خانه کعبه در حضرت مالک
الملک تعالی بنالید و گفت یا رب متی تعبد الاصنام فی و دونک
خداوندا تا کی این بتانرا در من خواهند پرستید جز تو وحده
وحدک لاشریک لک جواب نداد قوم تعالی ساحدث
لک بیتاً املاک حدوداً سجد یعنی زود باشد سرانجام
نزا نو بیتی بپیدا آرم و بر گردانم بر خارج ساجدان که
از برای سجده در تو جا نباشد از غلغله تکبیران مواحد و تهلیل
حاجیان شور در ملکوت و شوغا در جبروت افتد در واقدی
در رساله عبهری مسطور است سید المرسلین علیه السلام چون در
مدینه رسید در سنه سبع اهل قریش مکه را از نقض مواعده
جنگ کرد سید المرسلین علیه السلام در استعداد فتح مکه مشغول
شد

تمتعلمنه دانطوی گفته‌اند سید المرسلین علیه السلام عمره
قضا بجا آورد و بعد زیارت خانه کعبه و عمره بازگشت
و پیش از بیرون آمدن از مدینه سید المرسلین علیه السلام
خواب دیده بود که وی در خانه کعبه با یاران تمام در آمده اند و حج
کرده و بعضی محلوق شده و بعضی قصر کرده باز گشتند و آن
خواب با یاران گفته بود چون دران سال حج نشد و بیعوض
بازگشتند عبد الله ابی و منافقان دیگر گفتند حالا آن خواب
چه شد نه حاج کردیم و نه حلق و نه قصر کردیم درحال این آیت
نازل شد قوله تعالی لَقَدْ صَدَقَ اللّٰهُ رَسُوْلَهُ الرُّؤْيَا بِالْحَقِّ لَتَدْ
خُلُنَّ الْمَسْجِدَ الْحَرَامَ اِنْ شَاءَ اللّٰهُ آمِنِيْنَ مُحَلِّقِيْنَ رُءُوْسَكُمْ
وَمُقَصِّرِيْنَ لَا تَخَافُوْنَ و در تفاسیر سورۃ بنی اسرائیل
در بیان این آیت قوله تعالی قُلْ جَاءَ الْحَقُّ وَزَهَقَ الْبَاطِلُ
اِنَّ الْبَاطِلَ كَانَ زَهُوْقًا مسطور است و در اکثر کتب احادیث

بیعت رضوان گویند و درین کفت و گوی ایام حج گذشته

آخر الامر امیر المؤمنین عثمان رضی الله عنه با ایشان

مواعده کرده و سال مهلت شد که میان سید المر

سلین علیه السلام و ایشان قتال نباشد و ایشان

بران قرار دادند و صلح کردند که سید المرسلین علیه

السلام در رجب در کعبه آید و طواف و عمره بجا آرد و بعضی

یاران با او باشند و چون باز گردد یاران دیگر بیایند

اگر از یاران سید المرسلین علیه السلام مرتد شده

بما پیوندد ما بشما ندهیم و هر که از ما بشما پیوندد شما

او را بما دهید بضرورت برین صلح رضا داد سید

المرسلین علیه السلام بعد محصر شدن هدیه بجانه کعبه

فرستاده بود و حلال شده و مع ذالک در رجب سنه

سبع در کعبه رفت و مشرکان همه در کوه رفتند مکه

معظمه

ارشاد سید المرسلین علیه السلام یاران را فرمود
که تیر باران کنید ایشان یک حمله تیر باران کردند
ابو سفیان بکز بخت در خانهای در آمد و خانهارا
پناه ساخت یاران سید المرسلین علیه السلام بازگشتند
از عمره ایشان بند شدند سید المرسلین علیه السلام
عثمان رضی الله عنه را بر سالت بر ایشان فرستاد
و گفت ما بجنگ نیامده ایم بلکه برای اقامت عمره
آمده ایم میان ما مواعده باشد تا عمره را ادا کنیم
باز گردیم چون امیر المؤمنین عثمان بر ایشان رفت تا
آوازه خواست که ایشان امیر المؤمنین عثمانرا
کشتند یاران سید المرسلین علیه السلام متامل شدند
همه زیر درختی جمع شدند و برجیها و صغیر تجدید باسید
المرسلین علیه السلام بیعت کردند و این بیعت

انر تو ز سید المرسلین علیه السلام نخواست و این
مذکور و در تفسیر سوره فتح این کیفیت تمام مسطور است
فصل چهارم در فتح مکه الغنم فتح مکه بود در روا
قدی در رساله عبهریه مسطور است و در تفاسیر سوره
فتح و مجلهای دیگر متفرق آورده است و آنچنان بود
چون سنه سته حج فرض گشته سید المرسلین علیه السلام
گفت ما مکه در مساحت رویم اگر با ما قناعت کنند و
حج کردن بدهند فبها و اگر نه جنگ کنیم سید المرسلین
علیه السلام با جمعیت یاران در بیستم ماه ذی القعده سنه
سته بیرون آمد و چون در حد حدیبیه و ذو الحلیفه
میقات رسید نیت مقیم همه احرام عمره بستند چون
نزدیک مکه رسیدند مشرکان نگذاشتند که در آیند
بحرب پیش آمدند ابوسفیان با جمیع انبوه بمقاتله
آمد

قسمت کرد و شوکت بلاد اسلام ظاهر شد خیبر و اینجا
یک حصار را از جمله آن حصارها بود که سید المرسلین علیه
السلام خلق آن حصارها همبران زمین بشفاعت اهل
فدک مقرر داشت و بر ایشان جزیه و خراج وضع کرد
باز گشت و این جنگ در ربیع الاول سنه ستة و بر
روایتی سنه سبع بود با جهودان و درین سال سنه ستة
حج فرض شد و گوشت حمار اهلی حرام گشت و صفیه
بنت حیی ابن اخطب آنجا اسیر شد چون سید المرسلین
علیه السلام آوردند رداء مبارک خود براند حضرت
بپوشید و او زن کنانه یهودی بود و او خواب دیده
بود که ماه در کنار او فرود آمده است این خواب
بر شوهر گفت شوهر او را طلاق داده و لکد زده
بیرون کرده و گفت مرد پادشاه حجاز ترا خواهد خواست

و برین آب خندق افکنده و بعده تخته‌ها و را بستید
بطریق پل یکطرف تخته بر این آب نهاد و طرف دویم
تخته خواست تا بران آب نهد پل یک گز کم آمد
خندق چهل گز بود و تخته سی و نه گز شد امیرالمومنین
علی رضی الله عنه در خندق در آمد این سر تخته بر دوش
گرفت و لشکر را گفته که بالای آن تخته بگذرید لشکر تمامه
بگذشت چون سید المرسلین علیه السلام قدم مبارک
بر تخته نهاد دست امیرالمومنین علی رضی الله عنه بجنبید
و لرزیده حضرت امیر عرض کرده یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم زود بگذرید که علی طاقت بار نبوت تو ندارد
القصه هفده روز متواتر جنگ شد بعده خیبر فتح شد
و خلق همه مسلمان گشت آخر سید المرسلین علیه
السلام ایشانرا دار الامن ایشانرا میان مسلمانان
قسمت کرد

وجنگ میکائیل و اسرافیل رضی الله عنه میگویند بعد فتح
خیبر من و هفت کس دیگر یک قوت آن گفته را خود
استیم که بجنبانیم ذرّه نه جنبید و در تفسیر سورة فتح
این کیفیت تمام مشرح و مطول مسطور است القصه
چون خندق و جنگ رفت عظیم آخر الامر امیر المو
منین علی رضی الله عنه بجست چهل گز عرض خندق بود از آن
سوی خندق بیفتاد بر در خیبر رسید با شنای دیگر رفت
و قوت کرد زمین بجنبید در رساله عبهر مسطور است
مهتر جبرئیل صلوة الله در رسید گفت سیّد الثقلین
قوت که علی کرم الله وجهه کرده است اگر یکبار دیگر کند
ارکان قوام زمین بشکند و عالم خراب کرده مارا
بعالم کار بسیار است علی را بگو زور آهسته تر کند
امیر المومنین علی رضی الله عنه آهسته در خیبر بر کندید

حمله زبیر بن [illegible] با مرحب یهودی [illegible]

مرحب بود زبیر وقتی آمد زبیر عوام مقابل او بیرون
آمد صفیه بنت عبد المطلب مادر زبیر گفت یا رسول
الله پسر من کشته خواهد شد سید المرسلین علیه السلام
گفت نی بلکه این زمان پسر تو او را خواهد کشت
همان زمان زبیر او را بکشت امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه پیشتر شد یهودی بر وحمله کرد تیغ بر سپر امیر المؤ
منین علی رضی الله عنه زد چنانچه سپر از دست حضرت
امیر المومنین علی رضی الله عنه بیفتاد امیر المومنین
علی رضی الله عنه بی سپر شد یک تخته برای دروازه
ساخته بودند آنجا افتاده بود امیر المومنین علی
رضی الله عنه آن تخته برگرفت سپر خود ساخت تمام
روز تخته را بجای سپر در دست میداشت

دو لشکر

تشنه آمده بود پس سید المرسلین علیه السلام گفت
یا علی علی رضی الله عنه لبیک یا رسول یا مصطفی الله علیه
وسلم سید المرسلین علیه گفت پیشتر آی امیر
المومنین علی رضی الله عنه پیشتر آمد سید المرسلین
علیه السلام لعاب مبارک خود بر چشم مالید فی
الحال چشم بینا گشت سید المرسلین علیه السلام
رایت بدو داد در حرب رفتند و مرحب که
پادشاه خیبر بود بیرون آمد خودی بر سر نهاده و
پای خود یک برگاله یاقوت بقیاس بیضه مرغ
داشت بر امیر المومنین علی رضی الله عنه حمله کرد
زخم او امیر المومنین علی رضی الله عنه رد کرده
تیغ بر سر مرحب انداخت بر سر یاقوت آمد و
برگاله شد چو تیغ از خود و سر و سینه بگذشت در

خودی

جنگ خیبر [illegible] جنگ خیبر بوده و واقدی و تفاسیر
دیگر و رسته فتح ... اسطور ... و آنچنان بود که چند
حصار اهل قریش کتاب بعد و ... بزبان عرب خیبر
گویند و این جنگ را جنگ خیبر گویند سید المرسلین علیه
السلام بالاتفاق دعوت اهل خیبر اراده با لشکر
جرار آنجا رفت ایشان را دعوت کرد قبول نکردند
گفت جز به قبول کنید بدهید راضی نشدند بضرورت
بقتال رسید سید المرسلین علیه السلام رایت
با میر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه جنگ داد
باز رایت به امیر المومنین ابوبکر رضی الله عنه
داد چند روز او جنگ کرد برین جمله چند روز
بر همه جنگ شد فتح در توقف بود بزبان مبارک
سید المرسلین علیه السلام گذشته با خداوند

شمار ہر دست آمد سید المرسلین علیہ السلام از غ
و فیروزی باز گشت در ثعلبی و بیشتر کشاف در تفسیر
آیۂ قذف و آیۂ افک سطور ہست عبد اللہ ابی و
حسان و زید رفاع در محلّ استادہ بودند ہم و چ ام
المومنین حضرت بی بی عائشہ رضی اللہ عنہا صفوان کہ
گرد مدار لشکر بود پیش کردہ می آوردند ایشان در
حال ہر دو علی افترا کردند و ام المومنین حضرت بی بی
عائشہ رضی اللہ عنہا را با صفوان قذف گفتند قصۂ افک
بر ام المومنین حضرت بی بی عائشہ رضی اللہ عنہا کہ در آن
جنگ بود ہژدہ آیۂ قرآن در باب پاکی او نازل شدہ
و آیۂ حد قذف فرود آمد فرمان شد تا آن مفتریان را
در بازار مدینہ ہر یکی را ہشتاد کان تازیانہ حد قذف
زنند و ایشان را حد قذف زدند مسل بیوہ حمزہ

[illegible] السلاح درین محل شنیدند بر سید
المرسلین صلی الله علیه وسلم فرستادند تا خبر معلوم کنند چون خبر به
بر سید المرسلین علیه السلام بمریسیع با هزار مرد
مقابل جمع شدند روز دوشنبه بیست و ششم ماه
شعبان سید المرسلین علیه السلام خود مقدمه شد
صفها با هم پیوسته سید المرسلین علیه السلام
خود حمله کرد و ایشان را بگرفت و کیفیت این جنگ
اطناب دارد درین مختصر نگنجد بصورت اختصار
کرده آمد آخر الامر بنو مریسیع و بنو مصطلق طاقت
نیاوردند و بشکستند و دیوار را پناه کردند و
جنگ سخت آغاز نهادند صحابه از طرفی در آمدند
آتش در خانهای ایشان زدند بعضی را بکشتند و
دیگران را اسیر نمودند غنایم بسیار و اموال بی

جنگ کردند روز دیگر بجنگ بیرون آمدند همه سپاه
و بنو مصطلق که سران قوم بودند نیز با ایشان اوکرده
وقت چاشت هر دو لشکر بهم پیوستند امیر المومنین
علی رضی الله عنه مقدم بود و بروایت شرح مشارق
امیر المومنین علی رضی الله عنه بخانه بود سید المر
سلین علیه السلام او را خلیفه غیبت کرده بود
و مقدمه لشکر امیر المومنین عمر رضی الله عنه بود و جنگ پیوستند
جنگی عظیم و حربی رفت قوی آخر روز بازگشتند در
وثاق آمدند قریب یک ماه هر روز برین منوال جنگ
میشد و در لشکر سید المرسلین علیه السلام عسرت سخت
بود و قحطی روی نمود و بی آبی و هوا تموز بود و بعضی
یاران از سید المرسلین علیه السلام تخلف نمودند
و در مدینه آمدند و بعضی که در مدینه بودند چون حال

بنو المصطلق

من [illegible] بعده ایم اگر خلافت حق باشد انتقام مرا
در تو یکشنبه امیر المؤمنین علی رضی الله عنه گفت
من بروم سید المرسلین علیه السلام گفت نه من
بروم پس لشکر را استعداد کردند برای تجهیز
لشکر از جمله استعداد او عسرت بود امیر المؤمنین
عثمان رضی الله عنه صد شتر و ده هزار دینار در بر
وایت مصابیح که در باب مناقب عثمان رضی الله
عنه سیصد شتر و هزار دینار برای تجهیز لشکر
بسید المرسلین علیه السلام داد سید المرسلین علیه السلام
استعداد کرد پانزدهم ماه جمادی الاخر سنه خمس و بروایت
سنه تسع و بروایت کشاف که در سوره برائه آمده
سنه عشر بیرون آمدند بعد پانزدهم روز در وادی
رسیدند و چهار فرسنگ از شهر فرود آمدند و استعداد

السلام را از کشته شدن ایشان خبر کرد و عبد الله بن
عبد الله ... رواحه ... زید ... فرزندان جعفر
را ... علیه ... از ین علم نداد و یا
ران را خبر کرد که ایشان هر سه کشته شدند خالد رضی الله عنه
رایت بگرفت و فتح کرد خالد رضی الله عنه منهزم شده
آمده بود و باز آمدن او بسلامت فتح نامه کرد القصه
چون سید المرسلین علیه السلام فرزندان جعفر را رضی الله
عنه تلطف بسیار میکرد و مادر ایشان گفت دانستم
که جعفر کشته شد سید المرسلین علیه السلام فرزندان او را به
طریق تیمارداری نواخت امیر المومنین علی رضی الله عنه
بشنید سید المرسلین علیه السلام فرمود یا علی هر که برادر
ندارد برادر او منم پس دست امیر المؤمنین
علی رضی الله عنه بگرفت و فرمود اگر جعفر شهید شد

۱۸۱ ...

[illegible] جعفر طیار و خالد بن ولید را رضی الله
عنهم اجمعین لشکر بن ها بوده بر جنگ آمدند ... زید
حارث و ابن رواحه و جعفر طیار رضی الله عنهم هر
سه نفر کشته شدند بعده رایت را خالد ولید رضی
الله عنه بگرفت و ایشان را منهزم کرد باز کفار روز
آوردند خالد رضی الله عنه و یاران منهزم شدند
بر سید المرسلین علیه السلام آمدند سید المرسلین
وقت روان کردن این لشکر حارث را امیر کرده
بود بر زبان سید المرسلین علیه السلام گذشته اگر
او کشته شود این یاران بر مردی از خود با میر
راضی شوند این همه کشته شدند یاران با میری خالد رضی
الله عنه راضی رضا دادند جبرئیل صلوٰة الله علیه السلام
همان زمان که ایشان کشته شدند سید المرسلین علیه

بهشت آورده بود که خدا ایشان را بکار نگیرد بخلاف پیغمبر محمد صلی الله
علیه وسلم پیغامبر را نخرید و این بهانه نکنید پیغامبر حق پرستید
بکنید و زنا و خیانت بد است و هر چه دارید و زکوة مال به
مساکین بدهید و این کلمه مدام بخوانید که لا اله الا
الله محمد رسول الله [illegible] ایشانرا این سخن
خوش نیامد ایشان جعفر را و یارانی که با او بودند همه
بکشتند سید المرسلین علیه الصلوة والسلام را همان ساعت
جبرئیل صلوة الله والسلام علیه خبر کرد که این زمان جعفر را
بکشتند سید المرسلین علیه الصلوة والسلام آب در چشم
گردانیده در خانه جعفر رفت و فرزندان او را تلطف
بسیار نمود و بروایتی دیگر در شرح مشارق ده باب
مسطور است که آنحضرت دیگری را فرستاده بعد ایشان
او را نیز کشتند بعده سید المرسلین زید بن حارث

وابن رواحه

[illegible]

[illegible]

در میان مومنان [illegible] در بیان

حرب تبوک و آن در سنه تسعه بوده و حرب موته و حرب تبیع

نیز گویند در رجب و شعبان سنه خمسه بروایتی سنه تسعه و

بروایتی در سنه عشر بود بروایت کشاف که در سوره

براة آیت در سنه عشر بود و قصه آن در ثعلبی و بستی و تفسیر زاهدی

در سورت برات مسطور است و آنچنان بود که سید المرسلین

علیه السلام جعفر طیار را رضی الله عنه در شام بر بنی مریع

و بنی مصطلق که ایشان آنجا ساکن بودند فرستادند

تا دعوت کند و بجد ایتعابی جز اند جعفر رضی الله عنه برایشان

رفت اکنون حق سبحانه و تعالی محمد مصطفی را صلی الله علیه

وسلم براستی میان خلق تبلیغ مبعوث گردانید تا دین مسلمانی

تا حکم کنند با کشتن و اسیر کردن مر ایشان یعنی حکم ایشان
به سعد معاذ رضی الله عنه اختیار کردند و رضا به حکم
او دادند یعنی او را حاکم ساختند همه و بر حکم او فرود
آمدند سعد معاذ رضی الله عنه زحمت داشت و او در مدینه بود
از آنجا او را در گلیم انداخته آوردند گفتند هر چه حکم کرد رای
تو اقتضا کند بکن در آن حال حضرت سید المرسلین علیه السلام
سمت آسمان میدید سعد معاذ رضی الله عنه حکم کرد که مردان
همه را بکشند و فرزندان ایشان را بنده کنند سید المرسلین
علیه السلام تبسم کرده گفت من در لوح محفوظ میدیدم
که حکم خدای تعالی همچنین مطابق است با سعد معاذ هر چه حکم کند حضرت
سید المرسلین علیه السلام فرمودند تا در بازار مدینه خندقی
کاویدند و شش هزار مرد از ایشان بکشند و در آن خندق
افکندند و فرزندان ایشان را بنده گرفتند حب العلم

جبرئیل و ملائکه دیگر میان لشکر احزاب در آمدند و تکبیر و فریاد
بر زدند و تکبیر بگفتند اصحاب احزاب پنداشتند که سید المر
سلین علیه السلام شب خون در آمده همگی سلاح پوشیدند
و بیرون آمدند و میان خود در افتادند با یکدیگر کشته شدند
و بعضی پشت بهزیمت دادند شکسته و مجروح شدند و سمت مکه
بیرون آمدند خیمه و سلاح و شتران و بارگاه اسپان و اسباب
لشکر همه بگذاشتند بامداد در مدینه بگشادند چون خلق
الله بیرون آمدند دشمنان را مقهور دیدند سید المرسلین علیه السلام
خبر کردند سید المرسلین علیه السلام با یاران بیرون آمدند آ
همه مال و اسباب غنیمت کردند سبحان الله در کشف و تعلیق
در قصه احزاب مسطور است که جبرئیل علیه الصلوة والسلام
بر اسپی ابلق سوار تیغ در حمایل کرده پیش سید المرسلین علیه
بیامده و باستاد سید المرسلین علیه السلام نیز برخاستند
باشتی مبارک

چنانکه حضرت خود مکنی سید المرسلین علیه السلام فرموده
وحی نیست بمشاورت ضعف شما میکنیم سعد معاذ رضی الله
عنه بر پا برخاست و گفت بخدای که ما نکنیم آنروز که تو
میان ما نبودی ما اینها را یک جو نمیدادیم اکنون که تو میان
مائی ما ایشانرا النصف حاصل از مدینه کی میدهیم حفظ باره
کردند مهاجر و انصار همه اسلحه پوشیدند و مستعد قتال شدند
و نیز بنو نضیر را انعام کردند و با خود یار کردند و آوازه انداختند
که بنو نضیر با ما یار شد عذر خواهند کرد و ما و ایشان امشب اهل
قریش را میزنیم چنانچه اهل قریش بیدل شدند آن شب از حضرت
جل و جلاله و عم نواله فرمان رسید بر مهتر جبرئیل صلوة الله
علیه که برو این قوم را بشکن حق تعالی در آن شب غبار و ابر
سخت فرستاد و شب همچنان تاریک شد که دست نمی نمود
و باد چنان می جست که یک خیمه بر پای نماند در آن تاریکی مهتر

خلق مشغول شدند چون گفت منافقان گفتند که او خود عجب میگوید که در جهان

عالی خواهد شد و در بیت المقدس ... ملک ایشان را خواهد شد و روم

و مداین را مومنان فتح خواهند کرد و گنجهای کسری و قیصر

بر دست مومنان خواهد آمد و امروز کار بجای رسید که از بیم قضاء

حاجت هیچ بیرون آمدن نمی توانند ابوسفیان پیغام کرد و گفت

اگر نیمی حاصل از مدینه از میوه و جز آن بر طریق خراج بما قبول

کنید و خط بدهید باز گردیم سید المرسلین علیه السلام چون ضعف

یاران دیده بود رضا داد و خط نوشتند بدین مضمون

هذا ما اقر به محمد رسول الله ایشان خط پاره کردند و گفتند

که اگر ما ترا رسول الله بدانیم خود میان ما و شما اینچنین نشود

بنویس هذا ما اقر به محمد بن عبد الله بزرگان مدینه مهاجر و

انصار بشوریدند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه وسلم در زمان

با کسی که نصف حاصل مدینه بر ایشان صلح میکنی بر تو وحی نازل

شده یا نه

و آنچنان بود که بنو قریظه و بنو نضیر با سید المرسلین علیه
السلام عهد داشتند نقض عهد کردند و ابو سفیان را اغرا کردند
تا در مدینه تازد و احزاب یعنی گروه گروه که در اطراف مکه
و طایفه و حنین بودند و قبایل بنو غطفان و بنو کنانه و بنو
جهیم و بنو ثقیف و بنو کنده و بنو قریظه و بنو نضیر هفت لشکر را
جمع کرده پانزده هزار مرد مقاتل کرد او آمدند مدینه را
منحصر کرد و قریب یکماه بود چنانچه کسی از مدینه برای قضا حاجت
هم بیرون نتوانست آمدن سید المرسلین علیه السلام یاران
را جمع کرد و گرد مدینه حفر خندق کرد از هر دو جانب خندق
هر روز جنگ شدی و تیر اندازی بودی و عمر عبید که مهتر
اهل لشکر بود بدست امیر المومنین علی رضی الله عنه کشته شد
و آن روز سید المرسلین علیه السلام را چهار نماز فوت شد
چون کار بر یاران سید المرسلین علیه السلام دشوار شد

سید المرسلین علیه السلام و ایشان وعده دادند بپیشان

دوم بمیعاد وعده بدر رفت با جماعت و آنجا نزول
کرد ابو سفیان نتوانست که از مستظهر آن پیش آید و
آن موضع است قریب مکه که آنجا نزول کرد نعیم را
ده شتر رشوت داد شخصی از بنی عبید قلیس را که یک شتر
بار مویز دادند ایشان سید المرسلین علیه السلام را
باز کرده اند سید المرسلین علیه السلام بعد هفتم روز
چون ایشان بمیعاد نیامده بود سالم و غانم در مدینه باز
گشت و این قصه در تفسیر سوره آل عمران منظوق است
فصل در بیان جنگ احزاب و سیوم جنگ احزاب
بود و آن در شوال سنه اربع بود و آن احزاب را خندق
هم گویند و قصه آن در ثعلبی و لباب و کشاف در سوره
احزاب مسطور است جنگ خندق جای دیگر متفرقات آنجا

اعجاز

داند و اعلم این بود تا از امت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم
هر کرا شکستی شود او نومید نگردد و بداند که سید المرسلین
علیه السلام که مشرف ترین همه جهان بود از این معنی خالی
نبود آن حکمت خدای عز و جل است خیر در آن باشد و
بنده نداند عسی ان تکرهوا شیئا وهو خیر لکم بعضی ضعفا
مسلم از این شکست شکسته دل شده بودند این آیة
نزول شد ولا تهنوا ولا تحزنوا وانتم الاعلون همه
قوی دل شدند و قوتی مر اصحابه را حاصل شد الحمد لله
علی ذلک و این سال را عام الاحد خوانند و در نصف
ماه رمضان این سال امیر المومنین حسن بن علی رضی
الله عنهما متولد شد ابو سفیان وقت مراجعت گفته
بود با محمد میان تو و ما در سال آینده آب بدر موا
عدست اگر توانی و خواهی آنجا بیایی تا معلوم تو کنم

تهنوا

انا احد

شد جبرئیل گفت مبدا هنگام غضب الهی جهت خود را
در میان کشتگان افکنی سید المرسلین علیه السلام همچنان
کرد و در رساله عبهر مسطور است حکمت الهی والله اعلم
درین شکست آن بود که اصحاب کرام کبار رضی الله عنه
در ایمان سبقت نموده بودند و در شان ایشان این
آیت نزول بود السَّابِقُونَ السَّابِقُونَ اُولٰئِکَ الْمُقَرَّبُونَ فِی
جَنَّاتِ النَّعِیمِ و این جنات النعیم جای شهیدان است
قضاء الهی این تقاضا کرد که ایشان بشرف شهادت
مشرف شوند تا این سعادت بیابند و بدان درجه رسند
که بعد پیغمبران صلوة الله علیهم هیچ کس را جز شهیدان این
درجه نیست فاتوا عطاشا و الکاس بیداد بینهم حوران
قدحهای شربت میگردانیدند و هر یکی بجای دیگر اشاره
میکرد و نخوردند که بر وداد حق تشنه جان دادند و نیز حکمت

والله اعلم

و شکست او بیشتر شده خواست تا بر سید المرسلین علیه السلام
تیغ زند بود مصعب عمیر که صاحب رایت بود و خود بر سید المر
سلین علیه السلام زند آخر مصعب کشته شد رایت به مقدار
شیطان در لشکر در افکند اگر که محمد کشته شد اهل اسلام
از این سخن شکسته دل شدند همه بشکستند هفتاد و دو
اصحاب کبار رضی الله عنهم اجمعین به شرف شهادت مشرف
گشتند امیر المومنین حمزه رضی الله عنه نیز شهادت یافت
و بر وی هفتاد زخم داشت و هند شکم حضرت امیر المو
منین حمزه را پاره کرده جگر او را خام بخایید جبرئیل
امین صلوات الله علیه السلام در رسید و گفت یا سید المرسلین
علیه السلام این آن بلا است که ترا علم داده بودم که جز عمر
و سعد معاذ رضی الله عنه غیر او خلاص نخواهد شد جز امیر
المومنین عمر خطاب و سعد از دیگری نبود که گفته و مجروح

۴۲

نخواهم که کسی از اینجا بجنبد و حرکت بکند او و پیش عمر نمود که

پس ... ونید ور دولت النعیم پنهان است اگر او بر شما بیاید که

بیک مشت تیر همه بر وی بگشائید اورا تیرباران کنید و خود

با جمیع یاران که قلب بود و از هفصد نفر بر ابوسفیان زد او

بشکست و پشت بهزیمت داد سید المرسلین علیه السلام و یا

ران دنبال کردند چندانکه از نظر عبدالله جبیر رضی الله عنه

غایب شدند و چهارده نفر مشرک را کشتند عبدالله را یاران که

برابر او بودند به سبب غنیمت قلق شدند نتوانستند که

برقرار بمانند یاران عقب سید المرسلین علیه السلام همه

روان شدند رایت از آنجا بجنبید همین عبدالله جبیر تنها

استاده بماند شومت بیفرمانی پیغمبر علیه السلام اثر کرد

در مدارک مسطور است وحی آمد تا این زمان فتح شما را

بود چون یاران شما بیفرمانی کردند از شومت آن

بر غلانیدند بضرورت سید المرسلین علیه السلام زره پوشید
بعده همه ایشان راضی شدند که بیرون نباید آمد سید المرسلین
علیه السلام امر فرمود پیغمبران چون زره بپوشند تا انکه قتال
نکنند باز کشادن نشاید اکنون البته بیرون باید آمد و در تفسیر
تفاسیر مسطورست وحی آمد که بیرون آی فتح تراست سید المرسلین
علیه السلام با یکهزار نفر و بروایتی با نصد و پنجاه نفر پیاده از جمعیت
یاران خود بیرون آمد مقابل بوسفیان صف کشیدند ابوسفیان
و خالد ولید رضی الله عنهم آنروز هنوز بشرف ایمان مشرف نشده
بودند از دلت النعیم پنهان کرد و خود مقابل سید المرسلین
علیه السلام باستاد جبرئیل صلوة الله علیه سید را خبر کرد
که خالد در دالت النعیم پنهانست سید المرسلین علیه السلام
عبد الله را با سیصد نفر تیر راپیت استانید و او را
امیر تیر اندازان کردانید و فرمود که هشیار باشید

دوم حرب احد بود روز دوشنبه هفدهم ماه شعبان سنه

ثلث نبوت از هجرت آنحضرت بود چون ابوجهل کشته شد ابو

سفیان دمعکه سر قوم شد با جمیع اهل قریش و لشکرها دیگر

بشد منده یکی شکست تنگ بدر قصد مدینه کرد و با سه هزار سوار

مقاتل در کوه احد نزول کرد و این قصه در تفاسیر در سوره

آل عمران متفرق مسطور است و در ثعلبی و واقدی اطناب دارد مختصر

کرده شد سید المرسلین علیه السلام با یاران مشورت کرد

عبدالله ابی که سر منافقان بود و بعضی یاران رای آن زدند

که بیرون نباید آمد ایشان سه هزار سوار مقاتل اند و

با نهصد نفر امیر المومنین حمزه رضی الله عنه و اصحابه کرام

روز شنبه دست یافتند همه رای زدند که بیرون باید آمد

و بر ایشان حمله برند سید المرسلین علیه السلام را رای

عبدالله ابی موافق بنمود چون ایشان تحریض کردند تعجیل

معاذ غیر پیر اخلاص نخواهد بود سید المرسلین علیه السلام
بغایت متفکر و متامل باز گشت و این کیفیت به تمام صحابه
سیر که نامهای آن در صد و قصه مسطور است متفرق مذکور است
و در واقدی و افسانه نامه مسطور است که این جنگ در ماه
سنه اثنی بود و میان امیر المومنین علی رضی الله عنه و فاطمه
فاطمه رضی الله عنها در عشره آخر شهر صفر درین سال منا
نکاح شده بود فاطمه رضی الله عنها پیش از وحی شش سال
متولد شده بود و در شعبان آن سال روزه ماه رمضان
فرض شده بود و در منتصف رجب آن سال قبله از بیت المقدس
گشته قبله کعبه شده در عین نماز ظهر بعد از آنکه دو
رکعت سمت بیت المقدس ادا شده بود و در ذی
الحجه این سال امیر المومنین علی رضی الله عنه و فاطمه زهرا
رضی الله عنها را بخانه خود آوردند فصل در جنگ احد

دوم ور

فدا وطلبیدند گفت من چنین خبر دادم سید المرسلین علیه
السلام گفت آن زر کجاست که ام فضیل وقت بیرون آمدن
داده بودی وگفته بودی اگر مارا درین جنگ کشتی برسد
این زر فرزندان تراست امیر المومنین عباس رضی الله عنه
گفت در محلی که من زر را بزبان خود بزن خویش داده بودم
ثالثی محرم نبود ترا که خبر کرد سید المرسلین علیه السلام گفت
جبرئیل صلوة الله تعالی علیه امیر المومنین عباس رضی الله عنه فی
الحال اسلام آورد الغرض رای امیر المومنین عمر وسعد رضی
الله عنهما که بکشتن رای داده بودند موافق رضای حضرت
صمدیت بود ورای امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
که بود بعد از اشارت فرموده بود مخالف رضای باری تعالی
بود مهتر جبرئیل امین صلوة الله تعالی علیه در رسید فرمان
آورد سید امتنظر بلای باش که دران جز عمر خطاب وسعد

الله عنه انک منهم وانهم منک یعنی تو از ایشان [illegible] و تو از

فدیه از ایشان بستان و ایشان را زنده رها کن سید المرسلین

علیه السلام برای امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه کار

کرد فدیه ستیده و آنها را خلاص کردند [illegible] زینب رضی الله عنهما

قلاده ام المومنین خدیجه رضی الله عنها که در جهاز یافته بود

برای تخلیص شوهر خود فدیه فرستاده چون بدست سید المرسلین

علیه السلام دادند شناخت خدیجه و زینب رضی الله عنهما را یاد

کرد بگریست یاران صحابه ابو العاص بغیر فدیه خلاص کردند

و قلاده بر زینب فرستاد سید المرسلین علیه السلام وقت بیرون

آمدن این جنگ با سیصد و پانزده نفر پیاده بود و دعا

کرده بود که خداوندا اینها همه را سوار گردان بفرمان خدا

عز و جل آن روز غنیمت شد کسی نبود که یکدو اسپ و دو

شتر نگرفته و چون از امیر المومنین عباس رضی الله عنه

فدای

فرستاد یکی بعد از آن در خبر آمده است که سید المرسلین علیه
السلام بعد از سجده شکر بجا آورد و گفت الحمد لله امروز
فرعون این امت کشته شد و هفتاد نفر از مهتران
قریش چنانچه امیر المومنین عباس رضی الله عنه
و عقیل برادر امیر المومنین علی کرم الله وجهه و ابو العاص
داماد سید المرسلین علیه السلام شوهر بی بی زینب رضی الله
عنها زنده اسیر شدند سید المرسلین علیه السلام با
یاران مشورت کرد که ایشان را چه کنیم امیر المومنین
عمر خطاب و سعد معاذ رضی الله عنهما گفتند یا رسول الله بالسیف
واضرب اعناقهم یعنی بگو سید المرسلین علیه السلام
تا تیغ زنند سر این اسیران ببرند که تو را دروغ
گوی گفته بودند و ساحر میگفتند و از مقام ابا و
اجداد او بیرون کردند امیر المومنین ابا بکر گفت رضی

بود اما ان را استجابت [illegible] الرحمن [illegible] علیه السلام بود و [illegible]

و سران قوم هر یک جایگاه [illegible] و شیبه پسر ربیع و ولید [illegible]

عتبه ابی معیط و عماد و ولید و [illegible] نفر

نفر دیگر و بروایتی یکصد و هشتاد نفر همه در ان محل که سید

المرسلین علیه السلام نشان داده بودند و گفته فلان در

فلان محل و فلان در فلان محل کشته خواهد شد همه در ان

محل کشته شدند سید المرسلین علیه السلام فرمود که کسی باشد

که خبر ابوجهل بیارد که چه شد کشته شد یا بیرون شد علیه

میدانم که کشته شد یاران به تفحص رفتند عبد الله بن

مسعود رضی الله عنه ابوجهل را دید با زخمهای افتاده میان

کشتگان رمقی خود در ریگ تنها میکرد دید و پای

مبارک بر سینه ناپاک او نهاد و ریشش بگرفت سرش

ببرید چون سر ابوجهل پیش حضرت آوردند چهار گفتند یا

در کتب [illegible]

زدیکی جنگ اهل قریش فریاد برآوردند که سراقه لشکر ما را
بشکست از پیش تیغ پیادگان بیرون شد لشکر ما را منهدم کرد
نبید ابوجهل فریاد کرد که ای سراقه ترا چه افتاد که پیش تیغ
پیادگان بیرون شده میروی سراقه جواب چنین داد "
انی بریء منکم وانی اری ما لا ترون دامن بدندان
گرفته بگریخت چون سراقه و لشکر او منهدم شد بر اهل قریش
افتاد اهل قریش باجمعهم بشکست و منهدم شد ملایک و یاران
سید المرسلین علیه السلام دست در تیغ بر اهل قریش نهادند
اکثر اصحابه رضی الله عنه روایت میکنند از روز ما دنبال کا
فران میکردیم پیش از انکه بر ایشان برسیم آواز تراقی
شنیدیم سر کافران بریده میدیدیم سواری سفید جامه
از عقب بطریق بدشی آمدند و سر ایشان می بریدند چنانکه
هیزم خشک بشکنند چنین گردن شان میشکست ۱۲ غلطا

علیه السلام چون تامل یاران بدید نظر بسوی آسمان کرد و گفت
خداوندا اگر امروز این مشتی مسلمانرا هلاک کنی بعد ازان کسی
نماند بر زمین که ترا پرستش کند در حال مهتر جبرئیل و اسرافیل صلوة
الله تعالی علیهما با سه هزار فرشته جامه سفید پوشیده و عمامها
بسته بر اسپان ابلق سوار و در رسیدند مهتر جبرئیل مقدمه شد
مهتر اسرافیل مقابله سراقه شد همین صفها را از جا جنبانیدند
سراقه یعنی ابلیس لعین مقدمه اهل قریش بود پیشتر شد
تا بر مقدمه لشکر سید المرسلین علیه السلام زند چون نیکو نگاه
کرد چه بیند که مهتر جبرئیل صلوة الله تعالی علیه مقدمه لشکر سید
المرسلین علیه السلام است همین که نظر ابلیس بر مهتر جبرئیل
صلوة الله علیه افتاد در حال بگریخت و در هزیمت شد کما قال
الله تعالی فلما ترآءت الفئتان نکص علی عقبیه سپاه
چنین هم دنبال او بیرون آمدند منهزم شدند شکست اهل

قریش

بگفته فرشتگان ... و اذ زین لهم الشیطان اعمالهم و قال

لا غالب لکم الیوم من الناس و انی جار لکم ...

که همه رب من سبحان ابلیس لعین ... بصورت سراقه بن جعشم

کنعانی با سیصد سوار زره پوش بیرقها افراخته گفته سراقه

بمدد اهل قریش آمد قریش مستظهر شدند سراقه بیامد از تو

پوشش ابوجهل و سرداران دیگر کردن گرفت و گفت من

شرمنده شما ام در آنچه مرا فرمودند که محمد گریخته و در مدینه

میرود و تعاقب کنم من تقصیر کرده ام امروز آمده ام تا عذر آن

تقصیر بخواهم مرا مقدم کنید شما بیغم باشید و ببینید بر من

قوم چه می کنم ایشان سراقه را مقدم کردند یاران سید المر

سلین علیه السلام بسبب قلت خود و کثرت اهل قریش گمانها

بکج به منهج بودند پیش ازان تفکر داشتند علی الخصوص که سراقه

با سیصد سوار زره پوش بمدد اهل قریش رسید سید المرسلین

که من تا آنجا مادران طعام بخورده شما کنید بابهن ..... محمد جعفر

وخوان برسرادعه نهم چون یاران سید المرسلین علیه السلام

در شب بسبب آب و تشنگی اندیشه مند خفتند شیطان لعین

درآمد باجمعهم محتلم کردانید جز سید المرسلین علیه السلام

وامیرالمومنین عمر رضی الله عنه بخبری نبود که او را احتلام نیفتاد

آخر همه یاران بحضرت رسالت پناه صلی الله علیه وسلم آمدند

متحیر و متفکر بایستادند که یا رسول الله علیه السلام ما محتلم شده ایم

جنگ چه نوع کنیم و نیز در معرکه ریگ نرم ازین بود که قدم تا

زانو در میرفت سید المرسلین علیه السلام بحضرت ....

حضرت بی نیاز فرستاد و قصه در ماندگی حال یاران عرض

نمود در حال باران رحمت نازل شد چندان بارید که همه

یاران غسل کردند و همه آب بمراد بر گرفتند و تمام ریگ

بنشست و وقت طلوع آفتاب ... بر هر دو جانب صفها راست

با همه که خبر چنین به یکی و ابو جهل و مواضع کشته شد او بیان
کرد بودن یاران را مطلوب کاروان بود دشوار نمود با کرا
هیت تمام بیرون آمدند سید المرسلین علیه السلام با سیصد
و پانزده پیاده و دو سوار روی به بدر نهاد و در اثنای آن ابو
جهل را خبر شد که کاروان سمت ساحل باز شد و سلامت
گذشت اهل قریش خواست که مراجعت کنند ابو جهل گفت والله باز
نگردیم تا اینجا مزمانی نکنیم و خمر نخوریم و تو بدان و سرود گویان
را سرود نگویانیم تا تمام عرب و محمد را خبر تا بیرون آمدن ما
نشود که ایشان بدین مشغول شدند سید المرسلین علیه
السلام چون به سید چون سه فرسنگ از بدر نزول کرد آب
نماند نماز به تیمم گذاردند اهل قریش را خبر شد گفتند که از
دام ما جسته بود باز در دام ما آمد هر دو جانب مستعد و
جنگ کردند تا با مدار و جنگ شود ابو جهل لعین سوگند خورد

مرغز

قریش و شوا میشود و بهیبت کاروان خویش آمد چنانکه حق

تعالی در قران مجید و فرقان حمید خود میفرمایدو اذ یعدکم الله

احدی الطائفتین انها لکم و تودون ان غیر ذات الشوکت

تکون لکم انصاریان در یافتند که سید المرسلین علیه السلام را

مطلوب اهل قریش است نه کاروان سعد معاذ رضی الله عنه

برخاست گفت سیدا ما چون قوم موسی نه ایم که خواهیم گفت

اذهب انت و ربک فقاتلا انا ههنا قاعدون بلکه ما گوئیم

اذهب انت و نحن معک ان خضت البحر خضنا معک و ان علوت

الجبل علونا معک سید المرسلین علیه السلام باستظهار این

سخن روی باهل قریش آورد و گفت که فتح ما را است شما

به بینید که بدر فلان محل ابوجهل کشته شود و در فلان محل شیبه را

سر برند و در فلان محل ولید عتبه را پاره پاره کنند و در

فلان محل از عمرو هشام و امیه بن خلف را هلاک کنند و سنگم

پاره

[illegible] شده بهمشخص [illegible] خواهر امیر المومنین عباس بن

رضی الله تعالی عنه خواب دید چنانکه گویی فرشته از آسمان

در مکه نزول شده است و کوهی بدست گرفته از آن کوه سنگ بارید

هیچ خانه از خانهای اهل قریش در مکه نبود که در آنجا سنگ نبارید

عباس رضی الله عنه از سبب بیان آن خواب خایف شد ابوجهل بشنید

با تمام اهل قریش یکهزار و پانصد نفر پیاده و سوار بیرون آمد

استقبال کاروان که در بدر نزول کرده مهتر جبرایل الصلوة الله

تعالی علیه از حضرت رب العالمین در رسید و وحی آورد گفت

ان الله وعدک احدی الطایفتین یعنی خدای ترا یکی از دو

[illegible] وعده کرده خواه بر مال ابوسفیان کاروان بستان خواه

اهل قریش را که ببدر نزول کرده ماند ایشان را بزن فتح تراست

رسول الله صلی الله علیه و سلم خواست که لشکر کاروان بگیرد و [illegible]

با اهل قریش بیاید و بیاران مشورت کرد یاران را ز همین اهل

اینکه مشهورست دران جنگ بدر [illegible] در کتب [illegible]
سید المرسلین علیه السلام نفحی فرموده اند و آن اینست
اول جنگ بدرست و بدنام آبیست که بر سر آن جنگ شده
بود و این اول جنگ بود میان سید المرسلین علیه السلام
و اهل قریش در ثعلبی و کشاف و [illegible] و در تفسیر سورهٔ انفال
مسطورست که کاروان اهل قریش ابوسفیان و عمرو عاص
و هشام با چهل سوار و جمعی پیادگان در کاروان بودند از
حدود شام بازگشته بودند در نواحی [illegible] بودند سید المر
سلین علیه السلام را خبر شد سید المرسلین علیه السلام
با انصاریان و مهاجر به نیت نهیب کاروان بیرون آمد تا ابوجهل
را خبر شد بر بام کعبه بر آمد فریاد کرد که ای اهل قریش بشتا
بید و دریابید کاروان خود را که محمد مصطفی صلی الله علیه
وسلم [illegible] نهار کرده است اگر نشتابید پیش شما را [illegible]

نصرت نفحی یعنی حمله ور شده اند

نهیب یعنی شورش

ماه بودی چند خرما ابو هریره یا ز ا قیمه بود و وران خرما دعای
برکت کرده ابو هریره خرما مذا او ندکا هد اشت همه عمر
ازان بخوردی و خرج کردی و قتی کم نشدی در فتنهٔ بعضی
فتو را میر المومنین عثمان رضی الله عنه آن آوند افتاد و بشکست
الغرض معجزات سید المرسلین علیه السلام نهایت نیست و اظهر
همه قران است که هزار هزار فحول علماء عرب جمع میشدند
یکی آیت مثل آن نتوانستند که بیارند اگر معجزات حضرت
علیه السلام جمع کنند در دفتر نگنجد برین مختصر کرده ام تا
مفهوم گردد و فصل هشتم در جنگ بدر چون سید المر
سلین علیه السلام در مدینه رسید باقی مدت عمر نه
سال و یازده ماه و بیست و شش روز در مدینه بود.
و درین مدت سه عمره و یک حج که آنرا حج و داع گویند
بجا آورده و بیست و هفت غزی کردند و غزای اول

تعجب میکنی تعجب آن کنی که محمد پیغامبر آخر الزمان در میان
شما آمده است از گذشته و آینده خبر میدهد جابر رضی
الله عنه میگوید روزی یهودی از خیبر گوسپندی زهر آلوده
بریان کرده پیش سید المرسلین علیه السلام آورده سید المر
سلین علیه السلام خواست که دست مبارک دران زند
گوسپند زهر آلوده گفت که مرا زهر آلوده کرده اند از من مخور
سید المرسلین علیه السلام یهودی را طلبید و فرمود این
گوسپند را بزهر آلوده کرده گفت آری یهود گفت ترا
که خبر کرد فرمودند همین گوسپند باز فرمودند برای چه زهر
زده گفت برای امتحان تو اگر پیغمبری باشی بدانی
نخوری و زهر در تو اثر نکند من ایمان آرم سید المرسلین
علیه السلام یاران را طلبید و با یاران بخورد یهودی ایمان
آورد ابو هریره رضی الله عنه میگوید که سید المرسلین علیه السلام

روزی

علیه السلام

آن کوهی که در کنار آن قبر و این بود طلب بید فی الحال آن کوه روان
شد و بیامد و سنگی باز داد آن کوه گواهی داد که تو رسول
خدای بحقی اعرابی ایمان آورد کوه باز بمقام خود رفت ابن
عباس رضی الله عنه میگوید روزی دیگر اعرابی آمد همین نمط
گواه طلبید گفت این خوشه خرما که بر درخت است
اگر گواهی بدهد من ایمان آرم سید المرسلین علیه السلام
درخت خرما را اشارة فرمود و دیده بیامد سه
کرت گواهی داد و باز گشت بمقام خود در مقام قرار
گرفت اعرابی ایمان آورد ابوهریره رضی الله عنه میگوید روزی
گرگی [illegible] بیعد از رمه بر و شبان بدوید و رها کنانید گرگ
باز گشت و روی شبان دید و گفت روزی خدای بردم
تو چرا رها کنانیدی شبان در تعجب شد و گفت والله
من گرگی ندیده ام که گویا سخن کند گرگ گفت این چه

گوید پدر بعفر روزی شتری از تعدی مالک خود شکایت کرد پیش

المرسلین علیه السلام خصم ویرا طلبید و مواجبه کرد و او را

در نگاه داشت از شتر وصیت کرد بعلی بن یقیع رضی الله عنه می گوید

روزی شخصی را بر سید المرسلین علیه السلام بیاورد گفت که جنان

گرفته است سید المرسلین علیه السلام دست مبارک بر سینه

او نهاد و دعا خواند از شکم او مانند سگ بچه سیاه بیرون

آمد ندمید و یدا و نیکو شد آنس رضی الله عنه میگوید روزی

سید المرسلین علیه السلام درختی را که دور تر بود طلبید زمین

پاره میشد و درخت می آمد چنانکه پیش سید المرسلین

آمد و باستاد پس رسول حضرت رب العالمین فرمود که

باز گرد و هم چنان باز گشت ابن عمر رضی الله عنه میگوید پیش

رسول علیه السلام اعرابی آمد و گفت به تو ایمان آرم اگر

کسی بصحت نبوة گواهی بدهد آن زمان ایمان آرم سید المرسلین

علیه السلام

بود که آفتاب نشسته بودند فی الحال آن درخت گشت سایه

بر سر مبارک سید المرسلین علیه السلام انداخت بحیرا

گفت به بینید گشتن و سایه درخت همه معاینه کردند چون

سید المرسلین علیه السلام از انجا برخاست ابر از ان درخت

بیرون آمد بر سر مبارک باز سایه ساخت بحیرا راهب و عامه

خلق همه معاینه کردند راهب گفت والی این کیست ابوطالب

گفت که منم گفت سوگندت بخداست در می فطنت سعی

بلیغ نمای که این پیغمبر آخر الزمان است ثعلبی نقعی رضی الله عنه

میگوید در سفر روزی سید المرسلین علیه الصلوة والسلام

خواب کرده بود آفتاب بر روی مبارک می تافت درخت

از انجا دور بود بکرم الهی روان شد چون آمد سایه کرد

چون سید المرسلین علیه السلام بیدار شد همچنان باز رفت

بمقام خود خلق همه معاینه کردند ثعلبی نقعی رضی الله عنه می

ابوطالب میرفت همین که بر بلندی عقبه رسیدند همه درختها
وسنگها سجده میکردند یکی راهب بود آنجا بحیرا نام علامتها کرد به
دید سید المرسلین علیه السلام را پای بوسید و گفت این
پیغمبر آخر الزمان است و رحمت عالمیان است بعد و برای ایشان
طعام ساخت ابوطالب را مهمان طلبید ابوطالب با یاران بیامد
سید المرسلین علیه السلام را در وثاق بار رخت و اسباب
گذاشت راهب گفت بسبب کسی که مزمانی ساخته ام او
کجاست گفتند در وثاق است گفت بطلبید چون سید المر
سلین علیه السلام آمد ابر بالای سر مبارک سید المرسلین علیه
السلام سایه کرد چون او در جمع بنشست ابر با[illegible]
بران درخت رفت که زیر آن سید المرسلین علیه السلام
نشسته بود درختی بود آنجا خلق همه در سایه او نشسته
بودند بر ان سید المرسلین علیه السلام در سایه جای نماند

بو

[illegible] میگوید [illegible] سید المرسلین علیه السلام [illegible]

از عام [illegible] خمیر به دست [illegible] سید المرسلین علیه السلام فرستاد

سید براق خود خمیر و دیگ آورند و کرد جمیع یاران خود را طلبید

موازنه سیصد نفر بیامدند و همه از آن بخوردند و سیر شدند چون

بازگشتند اهل و عیال حضرت بخوردند و چون ایشان همگی سیر شدند

نظر کردم که آوندی هم چنان بود که اول بوده است جابر رضی الله عنه

میگوید شتر من در سفر جای بماند سید المرسلین علیه السلام دعا

کرد او برخاست پیش از این چنان شد که در آن قافله آن چنان

تیز رو شتر نبود ابو حمید رضی الله عنه میگوید روزی در سفر

سید المرسلین علیه السلام بزبان مبارک فرمود که امشب باد

سخت خواهد جست و هیچکس از جای خود بر نخیزد و چاروا خود را

را محکم باید بست چون شب عین آن بود ابو موسی اشعری رضی

الله عنه میگوید چون سید المرسلین علیه السلام در شام برابر

السلام داشت پیغمبر علیه السلام بدست مبارک خود تمامی اهل لشکر را

او بخورد همه سیر شدند و آن طعام هم چنان بود که پیش آورده

بودند بلکه از آن چیزی زیاده تر نمود و بنظر می آمد مثل این

معنی چهار کرت بود در چهار محل ابو هریره رضی الله عنه روایت

میکرد در غزو تبوک توشه هم کم شده بود و خلق بگرسنگی حیران

گشت بفریاد بر سید المرسلین علیه السلام رسید گفت تفحص

کنید هر کسی چیزی باشد بیارید تفحص کردند و جستند پاره نان

شکسته و چند خرما یافتند بیاوردند سید المرسلین علیه السلام

فرمود تا آن را زیر نطع کنند کردند خلق را گفت دست زیر نطع

کنید و توشه در انبانها برکنید و بخورید تمام لشکر توشه در انبانها

پر کردند و هر آوندی که با خود داشتند پر کرده گرفتند و خود

سیر شدند چون همگنان فارغ شدند کسی نماند زیر نطع

تفحص کردند در نمود همان قدر بود که داشته بودند آن فضل حق

الله علینا

بعد از آن وقت در قصص انبیا آدم و در کتب دیگر روایتست که آخر

بعد از چند گاه ایمان آورد و سید المرسلین علیه السلام بازگشت امیر

المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه در طلب حضرت پیغمبر صلی الله

علیه وسلم بود گفت سیدا کجا بودی سید المرسلین علیه السلام

ماجرا باز گفت امیر المومنین ابا بکر صدیق رضی الله عنه شکر با

ری تعالی بجا آورد جابر رضی الله عنه میگوید وقتی سید المرسلین

علیه السلام مالک را یکی عکه روغن داده بود چهل و پنج سال او

و فرزندان او از آن عکه روغن میکشیدند عکه همچنان پر بود و پیا

ماده روزی عکه را آسیب رسید بشکست روغن بریخت انس

میگوید رضی الله عنه روزی سید المرسلین علیه السلام با

هشتاد نفر در خانه ابو طلحه رضی الله عنه رفت زن او ام سلیم

قدری نان شکسته داشت و اندکی روغن که در عکه مانده

بود عکه پاک کرده بیرون آورد و پیش سید المرسلین صلعم

سیوم بار او را هم برزد این زجر کانه گفت سید خدای تو بر حق است

و بتان ما باطل رکانه پیغمبر گوسپند پیش سید المرسلین علیه السلام آورد

سید المرسلین علیه السلام گفت مرا این بچه کار می آید تو ایمان ار گفت

سید اول ما بدیدن معجزات بسیار مایل است یک معجزه دیگر بمای

آن درخت که در کناره وادی هست او را بگو از میان دو شق شود

یک شق همانجا بماند و یک شق بر تو بیاید سید المرسلین علیه السلام

آن درخت را بطلبید در حال آن درخت از میان دو شق شد

یک شعبه بر جای خود ماند شق دوم زمین پاره میکند و می آمد تا

بر سید المرسلین آمد سید المرسلین فرمود باز برو در مقام خود درخت

باز رفت و بجای خود وصل گشت کانه گفت که مرا معلوم شد که

تو پیغمبر بحقی بسیار و خدای تعالی تو بر حق است و بتان ما همه باطل

اما اگر من این زمان ایمان می آرم اهل قریش گویند که رکانه

مغلوب شده و عاجز گشته ایمان آورد انشاء الله تعالی

روز دیگر

برای خدای تو بر حق باشد اگر من انیث تغی بر زمین رسانم جان من بر
حق باشند خاک بر بین او و ترا گفتم سید المرسلین علیه السلام
کلمه بسم الله الرحمن الرحیم بر زبان مبارک راندو باو ورکرش نیی
در چشم زدن چون جامه کازران بر زمین زدو بر سینه او
بنشست رکانه را بشره زرد شد گفت یا سید ابر خیز
سید المرسلین علیه السلام برخاست باز رکانه گفت یا سید اگر تنه بدر
بهمان شرط بیاوده گوسفند دیگر بران افزودم با یکدیگر در اویزم
باز دیگر سید المرسلین علیه السلام در آو یخت همبران نمط بر زمین
زدو رکانه شرمنده شد گفت ای تبان سالها شما را برنتید
بم بران ویکه امروز مرا بفرست دهید نه از بهر آنکه مرا شرمنده
کنید و خدای تو غالب آید اگر امروز مرا دست نگیرید و ظفر دهید
من بیش ازین دست از شما بر دارم گفت یا سید اگر یکبار دیگر
بده گوسفند بیاید ما ترا بیاوریم سید المرسلین علیه السلام

انبار که کرده بودم زیاده بود و این زمان که رجوع فرمودی وازان
مستوفی شده است بسیار است و در لطف جهان آمده انبرها
چیزی بسیار است و رسته نوده هیچگناه بود که کسی در وی دست نزد در
تفسیر بستی در بیان آیه وَاللّٰهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النَّاسِ مسطور است که در مکه معظمه
رکانه نامی ظاهر شده بود شبانی کردی اگر صد مرد پای او گرفتی از زمین
برداشتن نتوانستی و او سنگی مانند کوه از زمین برداشتی و در هوا
بر طرف طریق افکندی فرستادی و درختان را چون گیاه از زمین
برکندی روزی سید المرسلین علیه السلام در ان وادی
گوسفندان می چرانید ناگاه گذر حضرت سید بر انجا افتاد رکانه ملا
قات شد رکانه گفت تو آن شخص باشی که بتان ما را نفی میکنی
سید المرسلین علیه السلام آری من آنم گفت من ترا
بکشم اما الحال بیا تا ترا بیازمایم اول با من کشتی بگیر و خدای
خود را مدد طلب و من بتان خود را مدد میطلبم اگر تو مرا بر زمین

ابانا ۱۰

بدانکه سید جابر رضی الله عنه میگوید که پدر من مُرد و دین بسیار کذاشته اند یک خرمان از بنها که ده ورم را نباشد و دین قریب هزار درم بود جابر رضی الله عنه پیش سید المرسلین علیه السلام آمده گفت یا سید المرسلین علیه السلام میخواهیم که بارکردن بدر سبک کنیم جز این خرمان چیز دیگر ندارم قرضداران را بگو تا بحل کنند سید المرسلین علیه السلام فرمود برو خرما که داری فرود آر زیر آن درخت چهار جای یا پنج جای توده کن همچنان کردند سید المرسلین علیه السلام بیامد پهلوی یک توده با نشاد و چیزی بر وی بخواند و گفت قرضداران را بطلب و وزن کننده داد قرض گیرنده را طلبیدند هر یکی می آمد وزن کش حق او انچه می بود همانقدر وزن خرماه بدو داد جمله قرض داران را مستوفی شد جابر رضی الله عنه میگوید که من در بین اندیشه شدم که این توده آن زمان

این زمان از من که لکنت بود از سید المرسلین علیه السلام فرمود الله سبحانه وتعالی آن درخت شاخ خود را بر سر او چنان کرد که معجزه او منتشر شد و این معجزه در بستی و در تفسیر آیه والله یعصمک من الناس میطور است جابر رضی الله عنه گوید پیش از آنکه برای سید المرسلین علیه السلام در مدینه منبر بسازند سید المرسلین علیه السلام تکیه بر ستون مسجد کرده خطبه میخواند چون منبر مرتب شد سید المرسلین علیه السلام روز جمعه بر منبر سوار شد ستون آواز بلند بنالید و خواست که بطرقد بطرقد سید المرسلین علیه السلام بدوید و در کنار گرفت و آن ستون بطریق کودکان خورد میگریست و دم بسته همه جماعت در گریه شد سلمه بن اکوع رضی الله عنه میگوید شخصی در مجلس بدست چپ طعام میخورد و دست راست او مبتلا به بلا بود که با بغل چسبیده بود و سید المرسلین علیه السلام گفت بدست راست بخور او دست شلا کرد فی الحال صحت یافت و دو

بطرالیلا

هلاک المال و جمع العیال یا سید از خدا تعالی باران بخواه سید المر
سلین علیه السلام گفت یا رب اسق عبادک و بلادک و دوا
بک و این سخن هنوز از زبان مبارک سید المرسلین علیه السلام تمام
نشده بود که ابر در هوا بغرید با وجود که علامت ابر نبود
چندان باران ببارید که سید المرسلین علیه السلام تر شده
از منبر حضرت فرود آمدند هفت شبانروز باران متواتر شد
چنانچه آب از لب های دریا بیرون آمد روز هشتم چون باران از
حد گذشت همان اعرابی آمد و گفت یا سید اینقدر هدم البناء و غرق
الاموال سید المرسلین علیه السلام دعا کرد یا رب حوالینا ولا
علینا فی الحال باران بکشاد روزی سید المرسلین علیه السلام در
سفر زیر سایه درختی تنها قیلوله کرده بود و تیغ سید المرسلین
بر شاخ آن درخت آویخته بود شخصی اعرابی در رسید و آن
تیغ برکشید بر سید المرسلین علیه السلام حمله کرد و گفت ترا

مثل این علی رضی الله عنه برفت زیر آن سنگ یکی دید بالعین آن اژدر

زیر سنگ بیاورد گره ها بود و در هر گرهی سوزن زده سید المرسلین

علیه السلام بران معوذتین بخواند هر گرهی خودی خود کشاده

شد و پیش از بیکسان کوشش کردند یک گره کشاده نشد

ابوهریره رضی الله عنه میگوید مادر من بهیچ وجه ایمان نمی

آورد بخدمت حضرت پیغمبر علیه السلام گفت سید ادعا کو

تا مادرم ایمان آرد سید المرسلین علیه السلام گفت اللهم

اهد ام ابی هریره چون ابوهریره رضی الله عنه بخانه آمد دید که

مادر سر شسته و جامه تازه پوشیده بیرون می آید گفت ای

پسر ایمان بمن عرض کن ایمان عرض کرد مسلمان شد

انس رضی الله عنه میگوید در حضور سید المرسلین علیه السلام

وقتی امساک باران شد روز جمعه بود سید المرسلین علیه السلام

در حرم بر سر منبر خطبه می خواند اعرابی بیامد گفت یا سید

[illegible]

جلادت وجان بازی دیدند در گمان شدند گفتند که او چون

اهل دوزخ باشد بعد زین میان او را زخمهار بسیار رسیدند

کافران حمله کردند تا او را بکشند و شمشیر در دست داشت زود

برگرفته از غصه آنکه بدست ایشان نیفتند و شمشیر بر شکم خود زد

و خود را بخودی خود هلاک گردانید و بعضی گویند از غایت درد

زخمهای که داشت خود را بکشت یاران گفتند چند قت یا رسول

الله صلی الله علیه وسلم سید المرسلین علیه السلام چنین فرمود

که قاتل النفس فی النار عایشه صدیقه رضی الله عنها میگوید که سید

المرسلین علیه السلام را بنابت لبید ابن اعصم یهودی که خاک بر سر

او حضرت را سحر کرد چنانچه تا شش ماه گرد عورت نتوانست گشت

و بر طریق بندی بر رفتی و بامدادی برخاست بر حکم آنکه شب خواب

دیده بود امیر المومنین علی رضی الله عنه را طلبید گفت بر چاه فلان

آب برو سنگی است زیر آنکه ... شانه کاه هرچه یابید بیار امیر المومنین

که بود همچنان شد انس ابن مالک رضی الله عنه میگوید زید و جعفر ابن
رواحه رضی الله عنهما در مجلس برابر خالد ولید در غزا بودند شها
دت یافتند در حینی که شهادت نصیب ایشان شد سید المرسلین
علیه السلام به یاران خبر کرد که همین اوقات عزیزان شهادت
خواهند یافت همو زمان خالد ولید رضی الله عنه رایت بگرفت
و فتح کرد چند روز همان معنی ظاهر شد صحابه میگوید رضی الله عنه
سید المرسلین علیه السلام در حرب حنین بر شخصی اشارة
کرد و گفت که این را از اهل دوزخ می بینم آن شخص وقت جنگ
پیش سید المرسلین علیه السلام روی بر کفار چندان کارزار کرد
که یاران همه بشرمنده او شدند و گفتند یا رسول الله صلی الله علیه
وسلم او چندان کارزار میکند که صد نفر دیگر از برکت او در بهشت
مستحق درجه عالی شوند او اهل دوزخ چون گردد سید المرسلین
علیه السلام گفت که من او را از اهل دوزخ می بینم یاران گروه

جلادت

رفت آب نیافت ما خوری را یافت که ابریق آب است و
را با ابریق بیاورد و سید المرسلین علیه السلام آن آب در طغاری
ریخت و لشکر را فرمان داد که بخورید و چارپایان را نیز بخورا
نیدند باز فرمود هر کس از شما مقدار او ندی و مشکی که دارید
پر کنید تمام لشکر مشکها پر کرده گرفتند و آن طغار همچنان پر ماند
که بود و جابر رضی الله عنه میگوید که روزی سید المرسلین علیه السلام
برای قضا حاجت مقامی مستور میطلبید نیافت ما که مسافر بود
و لشکر در صحرا نزول کرده آنجا یکدرختی بود او را اشاره فرمود
او بیامد و سایه نمود و بعد از آن و طریق تجره شد سید المر
سلین علیه السلام درون رفته قضا حاجت آخر رسانیده بیرون
آمد درخت بجا خاست بمقام خود رفت یزید عبید میگوید رضی الله عنه
که ساق سلمه بن رکوع در جنگ خیبر شکسته شد هم گوشت و هم استخوان
بریده شد سید المرسلین علیه برو فقف زده فی الحال چنانکه

علیه السلام مطهره خود بطلبید دست مبارک خود در وی انداخت
آب از انگشتان همچو چشمه روان شد تمام آب لشکر و حیوانات
مثل گاوان و اسپان همه خوردند هزار و پانصد نفر بودند و چهار یا
پان هزار چند بیشتر بودند و صحابه میگوید اگر چند هزار لشکر دیگر
بودی همه را آن آب کافی بودی و این معجزه که آب از انگشتان سید
المرسلین علیه السلام بیرون آمده در سفرها بر چهار کرات بوده آنرا
ذکر مختصر کرده شد جابر رضی الله عنه گوید روزی دیگر سید المرسلین
علیه السلام بر سر چاه حدیبیه آمد در چاه آب نبود سید المرسلین
علیه السلام مطهره خود بطلبید قدری آب از مطهره در چاه
ریخت بفرمان خدای تعالی چاه تا لب پر آب شد تمام لشکر سیراب شد
و عمران حصین رضی الله عنه میگوید باز در سفری آب کم شد
خلق از تشنگی قریب بودند که هلاک شوند سید المرسلین علیه السلام
علی رضی الله عنه را بطلب آب فرستاد امیر المومنین علی رضی الله عنه

از کنار

در آرد انداخته و ویرا خمیر کردن فرمود و دیگ بر دیگدان نهاده

و فرمود که زنهار دیگ فرود میارید هم دیگ بر دیگدان باشد

گوشت اند و هر بار بیرون می آوردند سه چهار نفر عورات

از ان آرد نان می پختند گرم گرم می آوردند ده گان و بیست

گان نفر می نشستند طعام می خوردند چندانکه همراه خود ها سیر میشدند

بر می خاستند و دیگران می نشستند و طعام می خوردند هم

یکهزار و دویست نفر سیر شدند بعده سید المرسلین علیه السلام

و اهل عیال جابر رضی الله عنه طعام همراه خود خوردند و برخاستند

پس جابر رضی الله عنه میگوید که بخدای رب العزت جل شانه

در دیگ و خمیر نظر کردم گوشت و خمیر چیزی از ان بیشی

نمود که بود و نیز جابر رضی الله عنه میگوید که در جنگ حدیبیه

بودند و مردمان از تشنگی قریب شد که هلاک شوند همه پیش سید المرسلین

علیه السلام آمدند و از کم آبی شکایت کردند سید المرسلین

آن سنک نقره زیک شد مردم بدست و دامن مشت مشت
میکشیدند روزی جابر رضی الله عنه خواست که سید المرسلین
علیه السلام را مهمان داد او حلوان موجود داشت بسمل کرد
و یک بچا نه آرد موجود کرده بود بر سید المرسلین علیه السلام آمد کفت
سید الامروز مهمان منه باش طعامی دارم که ترا و مرا بس کند
سید المرسلین علیه السلام کفت از یاران هم کسیم برابر باشند
کفت شرمنده کردم طعام اندکست اکر یکنفر دیکر باشد نکنجد
زیاده چکونه کنجد سید المرسلین علیه السلام بلند آواز کرد
یا اصحاب الخندق جابر برای ما مهمانی کرده است ... ... هزار
دو لیست یاران برابر سید المرسلین علیه السلام روان باشند جابر
رضی الله عنه را بشره زرد کشته سید المرسلین علیه السلام کفت
یا جابر تو بنعیم باش قدرت خدا یتعالی و شرف نبوت معاینه بنکر
چون بخانه جابر بیامدند برای خود بعض لعاب مبارک خفی با آن
در آن

محمدا عبده ورسوله صار و گفت بخدای که من در قانون سحر کرفته ام و در جنگی وتری و در کوه ها سفر کرده ام و سخن کاهنان و شاعران شنیده ام اما مثل این سخن نشنیده ام ضماد بمجرد شنیدن این کلام که از زبان مبارک سید المرسلین علیه السلام اسلام بیا ورده حیران بماند و صحابه رضوان الله علیهم اجمعین روایت میکنند آن روز که جنگ بدر شده بود ما و عامه مردمان بمعاینه ملائک را دیدیم قتال میکردند جابر رضی الله عنه میکوید که عبدالله رضی الله عنه را استخوان ساق پای بشکست چنانکه ساق دو تو شد مر سید المرسلین علیه السلام بیامد و دست مبارک بران جا نهاد فی الحال شفا یافت چنانکه همه وقت بود همچنان شد و جابر رضی الله عنه روایت میکنند که در حفر خندق سنگی بزرگ در خندق پدید شد و در کافتن بکلی متعذر شد یعنی هیچ کس را قدرت نبود که زیر آن کنند سید المرسلین علیه السلام بیامد نام خدای تعالی بر زبان راند و کلند برزد فی الحال

وساحران

و ایمان می آوردند والله اعلم بالصواب [illegible] در بیان معجزات
سید المرسلین علیه السلام و انچه در رساله مشهور است آمده که معجزه
سید المرسلین علیه السلام آن مقدار است که اگر جمع کنند در ده
دفتر نتوانند درو گنجید اما چهل معجزه از کتب معتبر احادیث چون مصابیح
و شرح مشارق و صحیحین و دو معجزه از تفسیر [illegible] که بر سبیل تواتر اشتهار
یافته درین مختصر یاد کرده شده است ابن عباس رضی الله عنه میگوید
در آنچه سید المرسلین علیه در مکه بود ضماد افسونگر از یمن آنجا آمده بود در
افسونگری و دیوانگی مشهور بود سفهای مکه گفتند ایشان را جنون است
افسون کن اشاره طرف حضرت پیغمبر علیه السلام کردند ضماد نزد
حضرت سید المرسلین علیه السلام آمد و گفت که من ترا افسون دیوانگی
بکنم تا دیوانگی تو بیرون خوب باشد سید المرسلین علیه السلام گفت
ان الحمد لله نحمده و نستعینه من یهده الله فلا مضل له و من یضلله
فلا هادی له اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان

در بیان معجزات آن حضرت صلعم

محمد

علیه السلام را علم داد سید المرسلین علیه السلام با یاران بیرون آمد در
صحرا ایستاد و گفت این ساعت نماز جنازه نجاشی را در حبشه میکنند .
سید المرسلین علیه السلام با یاران نماز جنازه او گذاردند و بعد او
نماز جنازه بر غایب گذاردن منسوخ شده است و امروز جایز نیست
و سید المرسلین علیه السلام را جایز بود بنا بر آن که حق سبحانه و تعالی
حجاب از پیش او بر گرفته بود که او جنازه میدیدند در تبع او بودند
و پسر نجاشی که با پسر جعفر شیر خورده بود به پادشاهی نشست
در واقدی و در رساله عبهریه مسطور است که قیصر پادشاه روم این معنی
شنید گفت غلام حبشی پیش از ما محمد مصطفی صلی الله علیه و سلم ایمان
آورد از آن روز بر ما سبقت کرد و این دولت یافت و سید المرسلین
علیه السلام رسولان فرستاد و تحفه و هدایا ارسال کرد و اسلام آورد
و از آن روز کار سید المرسلین علیه السلام بالاتر شد و دین استقامت
روز بروز بیشتر یافت و از اطراف عالم خلق بعز آمدند و معجزات میدیدند

و ماریه که آن از بنو قبط مصر بود برای سید المرسلین علیه السلام
خدمتی فرستاده بود و بروایتی ماریه را مقوقس والی اسکندریه فرستاده
بود سید المرسلین علیه السلام را کارها بجا شده بود و استقامت پذیرفته
و پادشاه گشته همه سر در عقد القیاد فرمان او سر در آوردند و
لشکرها قاهر جمع شده آن روز در فتح خیبر بود ایشان آنجا رفتند
و ملاقات کردند و تحفه و هدایا نجاشی سید المرسلین علیه السلام را رسانیدند
سید المرسلین علیه السلام آن همه را قبول کرد و گفت امروز
کدام شادی کنیم و شادی ملاقات جعفر و یاران کنیم و یا شادی
فتح خیبر کنیم و از ماریه قبطی سید المرسلین علیه السلام را پسری
تولد شد ابراهیم نام سید المرسلین علیه السلام و جامه قیمتی
که برای ایشان والی اسکندریه و عمان فرستاده بود برنجاشی
فرستاد و در سنه تسع از هجرت نجاشی وفات یافت و در تفسیر آخر
سوره آل عمران مسطور است که چون جبرئیل صلوة الله علیه سید اجمعین

مهر او از خزانه خود نقد داد و ضیافت کرد همه اصحاب را مهمان
داشته و عورات از خزانه حرم او همه زیورها و عطرها یادگارها
برای ام حبیبه عرض کردند تا بحضرت سید المرسلین علیه السلام عرض
دارند و ام حبیبه را روان کردند برای سید المرسلین علیه السلام در این
میان جنگ بدر پیش آمد آنجا نصرت یافت ابوجهل علیه اللعنة و دیگر
مقدمان اهل قریش کشته شدند و این قصه پیشتر عرض کرده خواهد
نجاشی خبر فتح یاران رسانید ایشان همه مستظهر شدند و از نجاشی
استعداد خواستند و برفور بازگشتند و بمدینه آمدند و بحیرا را که
بسید المرسلین علیه السلام را در کودکی به پیغمبری خبر کرده بود
و در راه شام ابوطالب را و سید المرسلین علیه السلام را مهمان داشته
بود و قصه او بالا گذشته است و نیز در بیان معجزات آورده شده
است و طایفه دیگر از حبشه با ایشان موافقت کردند نجاشی هدیها
و تحفه ها و هدیه ها برای سید المرسلین علیه السلام فرستاد و جاریه

[illegible]

و قلعها فتح شد و آخر همانجا وفات یافت و جمع این کیفیت بطریق
مشروح ذکر در محلهای خود بعرض خواهد افتاد ان‌شاء الله تعالی قصه
[illegible] یاران در مدینه سکینه از حبش و وفات یافتن
نجاشی رضی الله عنه در تمهید المعرفت و تفسیر بستی مسطور است بعد مدتی
سید المرسلین علیه السلام و امیر المؤمنین عمرو امیه را رضی الله علیهما
بر نجاشی فرستادند و نامه نوشته که خلق او را به اسلام دعوت
کرد ام حبیبه بنت ابوسفیان رضی الله عنها در حبشه بود او را خطبه کرد
چون امیر المؤمنین عمرو رضی الله و امیه بجعفر رضی الله عنه رسیدند
جعفر رضی الله عنه گفت نجاشی اسلام آورده است نامه بدو داد
او بتعظیم تمام بستد بیشتری جمع او که اسلام نیاورده بودند
آنروز اسلام آوردند آنروز ام حبیبه رضی الله عنها را برای
سید المرسلین علیه السلام بوکالت نکاح بستند چهار صد دینار

مهر او را نهادند

چه خواهد بود سید المرسلین علیه السلام گفت زیادهٔ کبد الحوت
یعنی زیادهٔ جگر ماهی پیغمبر فرمود و در بیان این معنی زیاده تنبیه
است چیزی باشد رسته در شکم ماهی جانب راست جگر لطیف تر
و شیرین تر از جگر ماهی باشد عبد الله در حال اسلام آورد و گفت
اول علامت قیامت چه خواهد باشد پیغمبر فرمود صلی الله علیه وسلم
آتشی از طرف مشرق بیرون آید که جمع کند مردم را تا بمغرب
دیگر گفت فرزند به پدر و مادر بچه سبب مانند شوند گفت آب منی
هر که غالب شود بدو مانند شود عبد الله رضی الله عنه در حال
گفت اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان محمدا رسول الله
و اسلام آورد سید المرسلین علیه السلام باقی عمر شریف نه سال تمام
و ده ماه و بیست و شش روز در مدینه ماندند و در مدت بکرم الهی کار
او عالی شد و پادشاه همه عالم گشت و لشکرها فراهم جمع شده و شهرها

وسلم اوست امیر المومنین ابو بکر صدیق شرمنده شد بهر دو آستین چهره

مبارک حضرت سایه کرد بعده ایشان دانستند که حضرت محمد مصطفی

صلی الله علیه وسلم اوست همه رخ بدو آوردند سید المرسلین علیه السلام

همه را تعظیم کرد چهار روز در قبا ماندند و تاریخ از آن روز آغاز شد

از غره ماه محرم بهاوردند بعده روز جمعه در مدینه رفتند در خانه ابو ایوب

انصاری رضی الله عنه نزول فرمودند جمعه آن روز واجب شد اول

روز جمعه آنجا اقامت فرمودند ام المومنین عایشه رضی الله عنها را سه

سال پیش از آن در مکه مناکحت شده بود آن روز در مدینه در خانه

آوردند در مصابیح و مشارق مسطور است که عبد الله رضی الله عنه که سردار

قوم بود در یهودیان بر سید المرسلین علیه السلام آمد بر مسجد و آنگه که

روی مبارک سید المرسلین علیه السلام والتحیه بدید گفت والله

ما هذا بوجه کذاب گفت یا سید المرسلین علیه السلام سه مسئله

از تو طلب دارم که بجز پیغمبر دیگری نداند گفت بگو اول طعام اهل

[illegible]

ما ظنك في اثنين الله ثالثهما سراقه ورد آمد خواست

شنیده بر سید المرسلین علیه السلام بر زند زمین پای چهار اسپ وی

تا شکم فرو برد سراقه عذر خواست سید المرسلین علیه السلام

گفت یا ارض خلّیه زمین پای چهار اسپ او را رها کرد او بازگشت

سید المرسلین علیه السلام بکراع الغمیم رسیده و بریده و اسلمی

سلمه رضی الله عنه انجا با هفتصد نفر با ایشان در پیوست و اسلام

آورد جمعه او همه اسلام آوردند و این کیفیت در ینابیع

مسطور است وقت نماز شام دو تن بودند و وقت نماز خفتن

هفتصد و دو تن شدند در واقدی مسطور است که سید المر

سلین علیه السلام روز دوشنبه شانزدهم ماه ربیع الاول سال

سنه مذکور بقبا رسید خلق مدینه باستقبال بیرون آمدند

و امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه را پیر دیدند

همه روی بوی آوردند و دانستند که محمد مصطفی صلی الله علیه

عبهری مسطوریست روز دوم مار یکی در درون غار از سوراخی
بود خواست که بیرون آید امیر المومنین ابوبکر صدیق
رضی الله عنه پای بر سوراخ نهاد مار پای امیر المومنین ابوبکر صدیق
را گزید و بنالید و گفت مرا از پای سعادت پای بوس محمد مصطفی
صلی الله علیه وسلم چرا باز میداری امیر المومنین ابوبکر صدیق
رضی الله عنه پای بر داشت مار بیرون آمد و ایمان آورد سید
المرسلین علیه السلام لعاب دهن مبارک خود بر گزیده مار مالید حق
تعالی شفا بخشید در کشاف و تفسیر سورة براة قصه سراقه
جعشم کنعانی در سورة انفال و تفسیر ثعلبی و بستی و زاهدی مسطور است
روز چهارم بیرون آمدند روان شدند اهل قریش بر سراقه
جعشم کنعانی نوشت تا دنبال کند او دنبال کرد در راه ایشان
را در یافت امیر المومنین ابوبکر صدیق رضی الله عنه گفت
قد ادرکنا یا رسول الله سید المرسلین علیه السلام گفت
لا

سمت [illegible] ریخته زدود و نهان کنید [illegible] بیان کردند سید الکر
سلین علیه السلام در کوه اطحل در غار ثور مختفی شدند در حال دو
کبوتر آمدند بر در غار بیضه نهادند و عنکبوت تار تنسته کرد و این
قصه در تفسیر سورة برأة مسطور است و در عهد سید چنانست که باز شیخ
نجدی علیه اللعنت خواست که پیش شود و بنماید مهتر جبرئیل علیه السلام
چنان پر بزد که ازان سوی در دریاء محیط افگندند چون اهل قریش
بر سر غار رسیدند سید المرسلین علیه السلام و امیر المومنین
ابوبکر صدیق رضی الله عنه پایهاء ایشان را میدیدند چپ و راست
نظر میکردند و فرو نظر نمیکردند امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی الله عنه
گفت یا رسول الله قد ادرکنا سید المرسلین علیه السلام گفت
ما ظنک فی اثنین الله ثالثهما چون اهل قریش پایها نیافتند بیضه
کبوتر و تنسته عنکبوت بر در غار دیدند بازگشتند چون اهل
قریش از طلب بازماندند ایشان سه روز در غار ماندند و [illegible]

بتعظیم تمام باز گردانیدند و خود مستعد کار شدند پس شیخ سجاده
نشین علیه اللعنت خوشحال باز گشت فی الحال مهتر جبرئیل علیه
السلام از حضرت رب العالمین در رسید سید المرسلین علیه
السلام را گفت و ازین حال علم داد و گفت که امشب در خانه
نخسپی و بجای خود علی را بخوابان و خود با ابو بکر صدیق روی
بمدینه آر سید المرسلین علیه السلام امیر المؤمنین علی را بجای
خود خوابانید در واقدی مسطور است چون سید المرسلین علیه السلام
امیر المؤمنین علی را بجای خود خوابانید در شب غره ربیع الاول
سنه ثلث و عشر از نبوت بود حضرت سید المرسلین علیه السلام
با امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه هجرت مدینه خفیه بیرون
آمد هم شب اهل قریش در خانه سید المرسلین علیه السلام آمدند
حضرت را نیافتند حضرت علی را بجای او دیدند باز گشتند شیخ
نجدی علیه اللعنت با زیبا شد گفت همین زمان او با ابوبکر

سمت مدینه

[...] آنست که او را در حجره بندند [...] را اسماع کنند ازراه

[...] آب و طعام بدهند گفت [...] رای زده اید قوم او

بعزت و فرصت در آیند و مقاتله کنند و او را ببرند هشام گفت

رای من آنست که او را جلا کنند ابلیس گفت تو هم بد رای

زده قومی دیگر را در انجا گمراه کنند آنها جمع شوند بیایند و

مقاتله نمایند ابو جهل گفت رای من آنست که او را بکشند شیخ

سجاده نشین علیه اللعنت گفت احسنت رای نیک زدی

آن فتنه بکلی فرو نشیند و غوغاء از میان برخیزد و ابو البختری

گفت اولیاء او کشنده را قصاص کنند پیر بطال لعنة الله

علیه گفت صد مرد را تیغ بدست دهید هر صد یکبار زخم تیغ

زنند اولیاء او چندین کس را قصاص نتوانند کرد مصلحت

اینست که امشب این کار را منتظر و مترصد کنید و فرصت

ندهید در آنچه خیر شما بود گفتم باقی شما دانید ایشان آن شیخ را

خبر کرد همه تصدیق داشتند و در فواید الفواد مسطور است
که از مکه تا بیت المقدس اسری بود و از بیت المقدس تا فلک
اول معراج بود و از فلک اول تا مقام قاب قوسین اعراج
بود اهل قریش چون این معنی بشنیدند و خبر بیعت انصار
تحقیق کردند بترسیدند که کار او بالا گیرد و قصد کشتن کردند
در [illegible] و [illegible] و [illegible] در تفسیر سورت [illegible] مسطور است که در
خانه آمد بجهت این معنی اجتماع ساختند و بمشورت نشستند
ابلیس لعین بصورت شیخ نجدی بر در آمد و در بزد و گفت مسلم
اهل قریش را بگوئید از ولایت من شیخی ام سجاده نشین
واز کوه نجد آمده ام برای مصلحتی که شما نشسته اید از کشف
و نور باطن دریافتیم تا آنچه مصلحت خیر شما است در این کار رشد و
راه جمع نمایم ایشان بتعظیم تمام درون طلبیدند گفت رای
شما در باب محمد چه چیز است ابو البختری گفته رای
من آنکه

قدر منصب وی بفضیلت سید المرسلین علیه السلام بهشت و دوزخ
و عرش و کرسی و لوح و قلم و چیزها که درمیان آن در صد
دفتر نگنجد دید و باز گشت حدیث معراج در مشارق و مصابیح
و صحیحین و همه سیر بنمط مسطور است و نیز در رساله عجیبه مسطور است
که در آسمان چهارم جمله ارواح انبیاء و ملائک حاضر شدند سید
المرسلین علیه السلام امامت کرد ایشان اقتدا کردند و دو رکعت
نماز گذاردند صاحب در فصل در تواریخ مسطور است که را امامت
کردند که قریب سدرة المنتهی رسید و دو رکعت نماز گذارد در
آسمان چهارم انبیاء علیه السلام اقتدا کردند بعده سید المرسلین
علیه السلام بخانه آمدند هنوز بستر شریف که از انجا برخاسته
بودند گرم بود و آب بقیه وضو در مطهره در جنبش بود و معا
سجده در حطیم از خوی پیشانی مبارک تر بود و ذالک فضل الله یوتیه
من یشاء بامداد سید المرسلین علیه السلام میان

آورده ام سید المرسلین علیه السلام باز گشت چون نزدیک
مهتر موسی علیه السلام رسید ملاقات شد موسی علیه السلام
را ازین حال اعلام شد گفت هر روز پنجاه وقت نماز آورده
ام مهتر موسی علیه السلام گفت یا سیدا باز گرد و التماس
بحق باز کن که امت تو بار تحمل نتوانند کشید سید المرسلین
علیه السلام باز گشت تضرع و زاری بسیار کرد و گفت خداوندا
امت من ضعیف ترست فرمان آمد که یا محمد بحجبت
تو ده دیگر نقصان کردم مهتر موسی علیه السلام گفت
سیدا باز گرد که امت تو نتوانند بجا آورد همچنین مهتر
موسی علیه السلام باز میگردانید هر مرتبه ده ده نقصان
میشد چنانکه تا به پنج وقت رسید باز مهتر موسی گفت
که باز گرد که پنج هم نتوانند کرد سید المرسلین علیه السلام
گفت اکنون شرم می آید نتوانم رفت فرمان آمد که

فرمودیم

عذاب ایشان میترسم بیامرزد و از آتش دوزخ امان
بخش فرمان شد تلثان امت ترا بیامرزیدیم و عفو کردیم باز
سید المرسلین علیه السلام گفت خداوندا بر بنده عطای خیر
دیگر بیفزا فرمان شد همه را بیامرز بتو بیامرزیدیم بشرط آنکه
مرا شرک نیارند و هر که در دنیا یکبار بصدق دل کلمه لا اله
الا الله محمد رسول الله بخواند من وی را در بهشت برسانم
اگرچه مثل کوه های دنیا گناهان کرده باشد بکرم خود
بیامرزم اما مشرک را نیامرزم و همه گناه کارانرا بیامر
زم سید المرسلین علیه السلام بود و نه هزار سخن بکرم به
شنید بعده عرضه داشت کرد که خداوند چون بامت
خود برسم گویند تو بمعراج رفته بودی بهر ما چه هدیه
آورده فرمان شد بگو هر روز پنجاه وقت نماز بگذارند
که برای شما فرض شده است برای شما همین هدیه

وکرسی آسمان وزمین لوح وقلم فلک وملک بیافریدم وربوبیت
خود بدوستی تو اظهار کردم اگر تو نمی بودی از فلک وملک نشان
نمی بود وربوبیت آشکارا نمیکردم وربوبیت خود بدوستی
تو اظهار کردم اگر تو نمی بودی نه جان بودی ونه فرشته ونه
نیم فرشته جان ستان بودی سیدا در باز ست وروز بازار
تست ووقت آن معراج تو بخواه از من هرچه میخواهی اگر هردو
کون بخواهی به یکی بهخشم از دریای کرم من چیزی کم نشود
سید المرسلین علیه السلام گفت خداوندا امت گنهکار
دارم از عذاب ایشان می ترسم خداوندا میخواهم که امت
مرا بیامرزی ودر آتش دوزخ امان بخشی از پس پرده
آواز آمد که ای محمد صلی الله علیه وسلم از امت تو ثلث حصه را
بخشیدم وبیامرزیدم سید المرسلین علیه السلام گفت خدا
وندا بر من عطای چیزی زیاده کن امت گنهکار دارم از
عذاب النار

بقدرت خدای تعالی رفرف پیدا گشت که رنگ آن [illegible] سبز باشد
جناب سید المرسلین علیه السلام بر رفرف سوار شدند پس جبرئیل
صلوات الله تعالی علیه باستاد سید المرسلین علیه السلام گفت یا اخی
جبرئیل مرا تنها میگذاری پس جبرئیل گفت یا سید اگر صد هزار
همچو جبرئیل از اینجا قدم پیشتر نتوانند نهاد و از اینجا تو پیشتر
توانی رفت که عرش و کرسی بحجت تو آفریده شده اند رفرف
از هفتاد هزار پرده نور بگذشت آنجا نور تجلی پیدا شد سید المرسلین
علیه السلام همین که بدید گفت التحیات لله والصلوات والطیبات
حق سبحانه تعالی بکلام و بی زبان گفت السلام [illegible]
الله علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته سید المرسلین
علیه السلام گفت السلام علینا و علی عباد الله الصالحین
فرشتگان گفتند اشهد ان لا اله الا الله و اشهد ان
محمدا عبده ورسوله باز فرمان رسید که سید [illegible]

چون کوشک نیل است و ثمره او چون سبوی چون از انجا این چهار
نیار پدید آید گفتند ای محمد این دو نیاه باطن بهشت است و این دو
نیار ظاهر یکی نیل است دوم فرات است و بروایتی چهار است یکی نیل است
یعنی نیاء مصر دویم فرات است نیاء عراق سیوم جیحون است نیار
خراسان و ماوراء النهر چهارم سیحون است نیاء هند بعده
از انجا در بیت المعمور رسید که از انجا مقام آن سه فرشتگان
مقرب است سید المرسلین علیه السلام و کانه کذا اند بعده چهار قدح
بیاوردند یکی شیر و یکی پر شهد و سیوم پر شراب و چهارم پر آب
و گفتند ای محمد یکی را اختیار کن سید المرسلین علیه السلام قدح
شیر اختیار کرد ملایک همه آفرین کردند گفتند ای محمد دین مستقیم و
کیش تو بر حق است از انجا فرمان رسید ای محمد بر عرش بیا سید المر
سلین علیه السلام خواست تا نعلین بکشد فرمان رسید که یا
نعلین مکش تا برکت خاک نعلین تو بر عرش ما اثر کند [illegible]

بقدره

سیحون یعنی گنگ

و از ان جا باز گذشت و باسمان پنجم رسید با مهتر هارون علیه السلام
ملاقات شد گفت مرحبا یا اخ الصالح والنبی الصالح چون از انجا
گذشت باسمان ششم رسید با مهتر موسی صلوة الله علیه ملاقات شد
و هر دو کنار گیری کردند سر و چشمش ببوسیدند و گفت مرحبا یا
الاخ الصالح والنبی الصالح این بگفت و وداع کرد مهتر موسی علیه السلام
در گریه شد فرشتگان گفتند چرا میگریی گفت بعد من کودک
را بشرف نبوت اختصاص کرد که در آیند در بهشت از امت او
بمقدار که امت من پیش ایشان بمنزله کلوخی باشد در صحرا یا قطره
بدریایی باشد چون باسمان هفتم رسید با مهتر ابراهیم علیه السلام ملاقات
شد در کنار گرفتند سر و چشمش ببوسیدند و گفت مرحبا یا اخ الصالح
والنبی الصالح و از انجا به سدرة المنتهی رسید که مقام جبرئیل است
درختیست و آن کنارست بر کناره آسمان هفتم در منتهی بهشت بی
راستا عرش است که از بیخ او چهار [illegible] بیرون آمده است عجب کرده

بعلیین برند و اگر او اهل بدعت و لعنت باشد نعوذ بالله منها

بفرشتگان دست چپ حکم دهم ایشان جان او در سجین برند

اما هرگز ندیده ام که روح چه چیز است ویسئلونک عن

الروح قل الروح من امر ربی بعزت و جلال او

که هرگز او را ندیده ام و دیده نشود اما گرانی در دست یافتم

معلوم میکرد که در دست چیزی موجود هست و ای محمد مرا

ترا با دار از آن روز که مرا حق تعالی مرا آفریده و این کار فرموده

حیران مانده ایم و نمیدانیم که روح چیست و چگونه است و دراز

وقت که مرا بیافریدند فرمان رسید که بدو وقتی خود در آخر

الزمان بنده را بشرف نبوت اختصاص خواهم کرد که نام

او محمد صلی الله علیه وسلم باشد باید که جان امت او چنان

قبض کنی که مادر مشفق پستان از دهان طفل خفته بیرون

کشد و وی را خبر نباشد ای بلکه حضرت ترا وداع کردیم

ازان

والنبي الصالح ازانجا بر گذشت بآسمان چهارم رسید با مهتر
ادریس صلوة الله علیه ملاقات شد گفت مرحبا یا اخ الصا
لح والنبي الصالح در رساله شهریه مسطور است چون ازانجا بر
گذشت با مهتر عزرائیل صلوة الله علیه ملاقات کرد دید که بر
کرسی زیر درخت با هیبت تمام نشسته است و هر دو جانب
وی فرشتگان استاده سید المرسلین علیه السلام فی
الحال پیشتر شد با وی ملاقات کرد او تعظیم بسیار داشت
سید المرسلین علیه السلام از حال قبض ارواح و ماهیت روح پرسید
مهتر عزرائیل صلوة الله علیه گفت ای محمد این درخت که می بینی
بعدد جمله آدمیان و پریان برگ آورده و نام هر یکی بران برگ
نوشته چون اجل کسی قریب آید چهل روز پیش آن برگ زرد
گردد همچنین که ببینم نظر کنم اگر جان او از اهل رحمت است
باشند برین فرشتگان جان در دست راست حکم دهم ایشان او را

مهتر جبرئیل علیه السلام با هفتاد هزار فرشته در رکاب پیغمبر
چون در بیت المقدس رسید و رکاب را گذارد و نخوه بنیا از نور
بپیداشد پیغمبر علیه السلام سوار شد چون باسمان اول رسید
مهتر جبرئیل در بزد فرشتگان گفتند کیستی بر در گفت منم
جبرئیل و محمد فرشتگان گفتند مرحبًا بالغم المجی جای در بکشادند
سید المرسلین علیه السلام در آمد با مهتر جبرئیل و با مهتر آدم
صلوة الله علیهم اجمعین ملاقات شد مهتر جبرئیل گفت یا محمد
این پدر تست با آدم سلام کن سید المرسلین علیه السلام
سلام کرد مهتر آدم صلوة الله علیه جواب سلام داد و گفت
مرحبًا یا ابن الصالح و النبی الصالح از انجا باسمان دوم
رفتند با مهتر یحیی ملاقات شد ایشان گفتند مرحبًا یا اخ
الصالح و النبی الصالح از انجا باسمان سیوم رسید با مهتر
یوسف صلوة الله علیه ملاقات شد گفت مرحبا یا اخ الصالح
و النبی الصالح

جبرئیل صلوة الله علیه باخود اندیشه کرد خداوند امگر
قیامت قایم خواهی کرد درین اندیشه بود وآواز آمد کای
جبرئیل آن دوست ما که اهل قریش ایذا رداده اند یک زمان
بر خود خواهم طلبید و باز فرمان شد که جبرئیل در بهشت رو
از مرغزار بهشت برای محمد یک براق بگیر و با هفتاد هزار فرشته
بر سید المرسلین علیه السلام برو و محمد را بیار مهتر جبرئیل
در بهشت رفت و براق بگرفت و با هفتاد هزار فرشته بر سید
المرسلین علیه السلام بیامد و سید المرسلین علیه السلام
آن شب در خانه ام هانی بودند و سقف خانه شکافته شد مهتر
جبرئیل علیه السلام پیک رب العالمین فرود آمد فرمان خدای
تعالی برسانید و اینمعنی در مصابیح مسطور است که فی الحال سید المرسلین
علیه السلام برخاست بر حرم کعبه آمد وضو ساخت و نزدیک
حطیم دو رکعت نماز بگذارد بر براق سوار شد و روان گشت

[illegible]

و یاران را اجازت کرد که تا هر کسی استعداد کنند و در مدینه هجرت
کنند و خود منتظر وحی بود در مصابیح مسطور است اول کسی که در
مدینه رفت مصعب عمیر بود و ابن مکتوم بعده عمار و بلال و سعد
رضی الله عنهم اجمعین بعده عمر خطاب رضی الله عنهما با بیست
نفر بعد سید المرسلین علیه السلام و کیفیت رفتن سید ابرار
سلین علیه السلام بیشتر آورده خواهد شد انشاء الله تعالی
در رساله عبهری مسطور است که درمیان شب بیست هفتم ماه رجب
سنه اثنی و عشر از نبوت که سال عمر سید المرسلین علیه السلام
به پنجاه و دو رسیده بود ملکوت اعلی فرمان خدای تعالی در
رسید که ای رضوان بگو تا بهشت را بیارایند و ای جبرئیل
مالک را بگو تا آتش دوزخ را تسکین دهد و ای جبرئیل
گورستان ندا کن تا عذاب از گورها بردارند و ای جبرئیل در
بهشت حوران و غلمان را بفرمای تا خود را بیارایند بهتر
مرتبه

باز ابوجهل لعین و اهل قریش باز بغایت بنیاد نهادند سید المر
سلین علیه السلام بغایت متفکر شد و عبدالله مسعود رضی الله عنه را
خفیه در مدینه که انصاریان فرستاد و مکتوب نوشت و ایشان را
دعوت کرد ایشان نامه با عزاز تمام و اکرام تمام گرفتند و بر سر و چشم
نهادند و بوسیدند و دعوت قبول کردند و گفتند تو در میان
ما بیا هر گاه در میان ما آمدی در ذمهٔ ما شدی و از ایذا اهل
قریش ایمن باشی چون سید المرسلین علیه السلام عبدالله رضی الله
عنه را در مدینه فرستاد و خود بغایت متفکر می‌بود همدرین میان
عبدالله رضی الله عنه بیامد و کیفیت حال ایشان تقریر کرد و
سید المرسلین علیه السلام خشنود شد فصل اندر بیان
عروج الحضرت و هجرت [illegible] صلی الله علیه [illegible]
مسطور است چون ایذا از اهل قریش مر کلان از حد گذشت
سید المرسلین علیه السلام با اتفاق رفتن مدینه عزم

بیرون آمد خطی بکشید عبد الله را درون خط گذاشت و خود بیشتر

شد پریان و جنان فوج فوج می آمدند و ایمان می آوردند عبد الله

سعود رضی الله عنه میدید وقت صبح رسید سید المرسلین علیه السلام

بیامد و رجن برسانیدن سید المرسلین علیه السلام آمده بودند

عبد الله سعود رضی الله عنه و آن دو جن اقتدا کردند سید المرسلین علیه السلام

نماز فجر گذاردند چون بادشاهان جن بازگشتند رسولان و کسان

در جمیع بلاد و اطراف عالم بر جمله جنان فرستادند همه را دعوت

کردند و نامه نبشت که قوله تعالی اِنَّا سَمِعْنَا كِتَابًا اُنْزِلَ مِنْ بَعْدِ

مُوْسٰى مُصَدِّقًا لِّمَا بَيْنَ يَدَيْهِ يَهْدِيْ اِلَى الْحَقِّ وَاِلٰى طَرِيْقٍ

مُّسْتَقِيْمٍ يَا قَوْمَنَا اَجِيْبُوْا دَاعِيَ اللّٰهِ وَاٰمِنُوْا بِهٖ

يَغْفِرْ لَكُمْ مِّنْ ذُنُوْبِكُمْ وَيُجِرْكُمْ مِّنْ عَذَابٍ اَلِيْمٍ هر کرا تو

فیق رفیق شد ایمان آورد دعوت قبول بعامه و جن رسید

در رساله عنبهری سطحه است در آخر ربیع الاول علم عدی و غایت رفت

نکرد بعده بر حبش فرستاد او هم قبول نکرد بعده بر مطعم عدی
فرستاد او را اجابت کرد و گفت در حمایت من باش سید المرسلین
علیه السلام در مکه آمد و در جوار او بودن گرفت بدان سبب اهل مکه
پیش دست تعدی کوتاه کردند مطعم بعده آن قوم را گفت که محمد را
من جا داده ام کسی تعرض نرساند از فرمان او نتوانستند که
بگردند در آخر شوال سید المرسلین از مکه غایب شد خلق تصور کردند
که او را کسی کشته بیست و سیوم ذی قعده بمکه باز پدید آمد در
سوره احقاف و تفسیر واقدی و در سوره جن نیز مسطور است آن
هفت کس از جن ایمان آورده بودند و قرآن شنیده بودند ملک
خود را خبر کردند پادشاه ایشان با سیصد فوج از جنیان برسید
و بر سید المرسلین علیه السلام آمد در ربیع الاول سنه احد عشر از
نبوت در حجون نزول کرد آن هفت نفر را بر سید المرسلین علیه السلام
فرستاد سید المرسلین علیه السلام با عبد الله مسعود رضی الله عنه

نکرد و بت ایمان نیاورد و عداس بیامد کیفیت ملک جلیل تقریر کرد

خواهر شیبه گفت یاور میکنم که پیغمبر بر حق است آن شب ایمان آورد

روز دیگر سید المرسلین علیه السلام و عداس و زید حارث سوی مکه

باز رفتند در تفسیر سورة احقاف و جن مسطور است در اثناء راه هفت

نفر جن پیش آمدند سید المرسلین علیه السلام قران میخواند بشنیدند

در حال ایمان آوردند و بر ملک خود رفتند و گفتند که

إِنَّا سَمِعْنَا قُرْآنًا عَجَبًا يَهْدِي إِلَى الرُّشْدِ فَآمَنَّا بِهِ وَلَن

نُّشْرِكَ بِرَبِّنَا أَحَدًا در واقدی مسطور است از ینجا سید المر

سلین علیه السلام بر شبان خزاعی رسید که در خرابه بود او قدری

شیر پیش آورد سید المرسلین علیه السلام چیزی نخورده بود

سیوم روز آن شیر بخورد و بعد تناول سید المرسلین علیه السلام

در انجا ماند و آن خزاعی را برسم ... مکه فرستاد و گفت اگر مرا

در جوار خود دهد راه وحی و قوة ... من در حرم در نو باسم او قبول

نکرد

سورة الجن

سه روز

دیوار آنرا پناه خود ساخته مع هذا ایشان هجوم کردند کلوخ میزدند شیبه

و عتبه بالای دیوار بار رسیده معاینه کردند یا نکه خلق باز دند مانع

شدند و عداس نام غلام خود را طلبیده و فرستاده تا مانع شود و قدری

انگور برای سید المرسلین علیه السلام فرستادند چون عداس آمد در

میان جبرئیل و ملک جبال از آسمان آواز دادند که ای محمد این ملک جبالست

خدای تعالی بر تو فرستاده است و فرمان حضرت العزت چنین شده است

تا توجه به توفیق خیر بر کند و بر مکه و طایف زند تو خود را بیرون آر سید المر

سلین علیه السلام چون شنید دست بدعا بر آورد و گفت خداوندا عذاب

این طایفه در توقف دار شاید که از نسل ایشان کسی پیدا شود که

بوحدانیت ترا یاد کند چون عداس آن حال معاینه کرد در حال اسلام

آورد و شیبه و عتبه چون این حال بدیدند گفتند زهی جادو که در زمان

غلام ما را بفریفت و گفتند خواهش ایشان آنجا استاده بود و این

را دشمن کرد و گفت زهی پیغمبری برحق تا عداس حجری معاینه

هم در سفاهت شتافت و بر ایذاء تحریض نمود اهل
و زنیش خاک بر فرق سید المرسلین علیه السلام پاشیدن گرفتند
و سنگ نیز میزدند سید المرسلین علیه السلام در آن احتراز
کرده طایف برفتند خلق طایف هیچ مراعات نکردند چون
بنو ثقیف و بنو کنده که آنجا ساکن بودند و سرداران قوم
ایشان بودند زبان بطعنه کشادند سید المرسلین علیه السلام
را بیرون کردند و در وادی و مشارق سطوت ایشان سنگ
زدن گرفتند ابن عبد یالیل که معتبر قوم ایشان است آنجا
ایستاده بود سید المرسلین علیه السلام میل طرف او کرد دانست
که مرد بزرگ است مانع خواهد شد اما بگوشه چشم اشارت
کرده بگذاشتن سنگ زدن گرفتند غلامان و سنگ میزدند
زید حارثه خود را سپر حضرت ساخت از چند جا سر زید بشکست
سید المرسلین علیه السلام طرف دیوار عتبه و شیبه رفت آنجا

بود

قیامت با خدا یتعالی حجت کنم و نکذ انم که ترا بدوزخ برند گفت
ای محمد بسیار میخواهم که بگویم اما توفیق هدایت رفیق نمیشود
جلکنم ای برادر زاده من بدرستیکه میدانم که تو صادقی و
پیغمبری و بر حقی بسیار می خواهم که متابعت تو بکنم اما دشوار
می آید که بگویند که ابو طالب در وقت مرگ بعید گردید
دین اباء خود بمیرم در حال وحی آمد و این آیت
آورد اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ وَلٰكِنَّ اللّٰهَ
يَهْدِي مَنْ يَشَاءُ در واقدی و لبتی و ثعلبی مسطور است
بعد وفات ابو طالب اهل قریش بغایت مکاره و اغاز
نهادند و جهر ناکردن گرفتند که نتوان گفت و بیرون آمدن
سید المرسلین علیه السلام را از خانه دشوار شد بر آمدن چند
روز ابولهب حمایت کرد آخر زنش گفت ای احمق ما را
ما را همچو کرده تو حمایت او چه میکنی در روایت است که او

رضی الله عنها که عمر شریف او تا شصت و پنج سال رسیده بود و هم ماه
رمضان سنه عشر از نبوت نقل کرد سید المرسلین علیه السلام بغایت
متفکر گشت و سنت جنازه بجا آوردند اول این که سنت ظاهر گشت
در نقل خدیجه رضی الله عنها بعد بعد خدیجه بروایتی سیوم روز بروایتی
پنجاه و پنجم روز چون گذشت ابوطالب وفات یافت در کشف و دیگر
قصص مسطور است وقت وفات یافتن همین قدر وصیت کرد که ای
معشر بنو هاشم و بنو عبد المطلب محمد را الصدیق دارید و دین محمد
قبول کنید و گردن در متابعت او نهید تا رستگار گردید چون
بکرو بدن خود هدایت نه ازلست بدین سعادت مشرف نشد در
تفسیر آیه اِنَّكَ لَا تَهْدِي مَنْ اَحْبَبْتَ مسطور است و وقت
وفات او سید المرسلین علیه السلام بر بالین او حاضر شد گفت
ای عم شفق وقت آنست که یکبار کلمه شهادت بزبان بگوی
اگر میخواهی که گوئی باری آهسته گوئی چنانکه من بشنوم و روز

قیامت مرا

ایمن پیک فرخنده او ابلیس لعین خزنده او وحلقه حوران پیوند
زننده او تاج شاهان نعلین افکنده او وبیخ کفر برکنده حنیف [illegible]
نام مصنف ایمان کتاب
بنده او وعنوان صحیفه ایمان نام نامی او و دیباجه دفتر امان
کلام او لا تقنطوا من رحمة الله بشارة پیغام او و گوهر
دو جهان بخشنده و غلام منطق او علاج بیماران و پاسخ او شفاء
رنجوران نام او شفاعت گنهگاران نام او ختم پیغامبران
صلی الله علیه وسلم وآله واصحابه اجمعین چون تمام اوصاف
پیغمبر شنید صلی الله علیه السلام نجاشی گفت او رسول برحق است
و در توریت صفت او همچنین مذکور است پادشاه نجاشی رضی الله عنه
با خیل و تبع و لشکر اهل حبشه ایمان آوردند و گفتند که لا اله
الا الله محمد رسول الله اشهد ان لا اله الا الله
وحده لا شریک له واشهد ان محمدا عبده
ورسوله و تعبیر واقعه مسطور است که همدان [illegible]

تا از محبوب جهانیان ذات ... و رحمت عالمیان بدرقه او عا نیاز

مندان و آرزو او راحت جهانیان در بود او وسیله مغفرت شد

کان سجود او در یار یاسنک ... وجود انور چشم جهان لقای او

رونق دیوان امان بقای او تاجداران سر نهاده در قبای او

کسری و قباد خاکپای او ملایک خادم آستان دولت سرای

او خلایق خادم آتشیان یار جای او خاکیان آویخته در سر دامن

روا او عرشیان چنک زده در استین قبای او جن و انس

شنده از مرحبای او عالم سرگردان در هوای او آدم و من

دونه زیر لوای او ... ثنای او سرمه حوران خاک کف پای

او صبح خندان نسخه از روی او مشک و عنبر غلام موی او

مرجع دین داران سوی او مخلص رستگاران دو گیسوی او

هر دو کون فدای یکتار موی او صبح روشن از خنده شرمنده

او ماه و آفتاب شرمنده او عنکبوت غار پرنده او جبرئیل

حقیقت معین مسکینان بیچاره و ده مظلومان نواز ند ضعفا و
تان وه فقرا امین ملت و صدیق امت و مشهود امام وسر
کون مقام و راه نمای دین راه بر یقین خورشید آسمان پیغمبر
قطب افلاک پیغمبری مشتری چرخ سروری مریخ [illegible]
داوری گلدسته باغ فتوت و غنچه باغ گلزار نبوت تخت
نشاین رسالت [illegible] و مزین ابواب جلالت او را معین عصمت
قرین او نبوت همنشین او جبرئیل امین او خلافت تشریف
او زینت قریش او سینه او خزینه ودایع وحی آلهی و درون
او دفینه رحمت نامتناهی بسمع او تشریف محل رجل اسرار
پادشاهی زبان او نطق کلام سبحانی نطق او وحی منزل
آسمانی. دل او گنج اسرار ربانی جان او حامل نور رحمانی
قوام او رجاء امید واران کلام او شفاعت بدکرداران
حدیث او صحیفت دردمندان الفاظ او انیس غمناکان صفات او

و آخر و بر نسب لایح مراسیح حسب فایح خُلق کامل بلطف شامل

بشباهت بسیار و نوازش بیشمار در و تبسم افزون و تملق از حد

بیرون عدل کامل و شجاعت شامل سخاوت بیحد و لطافت بیعد

مهابت تمام و حشمت تام و وافر احترام متوافر در و صدق

اقوال و حسن افعال کمال تعبّد و عدم تعنّد با داشتن نیکی مجاز

بدی سینه با جان خطای خلق و امتنان عطای و عده ها ش

مقرون بوفا در و عفو گناه کاران و صفح بدکرداران و در

گذشتن جرم مجرمان عدم مقابله سفیهان عیادت مریضان

نوازش غریبان ترتیب یتیمان در دیدن مودود مقدم مسعود دیر

خشم زود خشنود افعال و اقوال او همه محمود شرم نه باندازه و

تقریر حیا بمقدار تحریر مشتملی انام و تارک انتقام صورت صلاح

سیرت فلاح حافظ امانت کان دیانت طالب ملت ماحی

بدعت و بدعت مبنی شریعت و راسخ طریقت مظهر مظهر

بجز

بود اعضاء او از دیباء حریر نرم تر و در اعضاء هیچ موی نه مگر از سینه
تا ناف خطی باریک از موی و میان دو شانه مهر نبوت کثیر العرق
و عرق او صاف تر و روشن تر از گلاب و خوشبوی تر از مشک و عنبر
تمام اعضاء معطر گوی که خریطه عطار است و بشره روشن و تابان
و نور میتابید بمثابه پرنور که ماه و آفتاب غلبه میکند و مردم روی
خود را در رخساره او بینند و عذاره او مثل آنکه در آیینه معاینه
میکنند و مشاهده طلعتش موجب راحت سینه و مطالعه منظرش
مستوجب فرحت درونه اما مهابت و هیبت تمام داشت این حلیه
بالتعیین همین نمط است و در مصابیح نیز مسطور است که بادشاه
نجاشی گفت صد قسم صورت او در توریت از نمط مسطور است
اکنون بگوئید سیرت و صفات او چگونه است گفتند که شیرین
سخن و فصیح لغت ملیح آواز و صورت باعتدال تمام و حسن
لطافت کلام با تمام درو علم وافر احلم متواتر کرم فاخر احسانه

یکیک بیان نمائید تا ببینم که موافق توریت هست یا نه
ایشان گفتند بینا برین جمله بود قدس تمام است و قامتش
تمام که مایل باعتدال باشد گندم گون و روشن چشم که سرخی
زند و گرد روی و رویش چون شب ماه چهار دهم تابان است
فراخ پیشانی گشاده ابرو گشاده دندان بلند بینی انبوه محا
سن و سرخ رخساره و روشن عذار چون در مروارید و
بزرگ چشم با دنبال های دراز سیاهی دیده بغایت سیاه
و سفیدی بغایت سفید و روشن و سرخی میزند و سرمه
چشم بی آنکه سرمه کند دراز مژه و متوسط گوشش درست است
سر و موی سر نه دراز و نه کوته متوسط گردن دراز بازو
و گشاده کتف درست قبضه دراز انگشتان سبابه و وسطی
هر دو برابر فراخ شانه متوسط پشت گشاده سینه کوتاه
شکم متوسط ساق درست قدم پهن استخوان استوار مفاصل

شما در بحث این مرد نگاه نمائید از معجزه بطلبید شب چهاردهم بدر

کامل ماه بود یک کامل طلوع کرده بود اهل قریش و آن علما گفتند

اگر آن ماه را به اشارت انگشت دو پاره بکنی ما را تحقیق گردد

که تو پیغمبری سید المرسلین علیه السلام با انگشت مبارک اشاره

فرمود ماه از میان دو شق شد نیمی را استا کوه حرا رفت و نیمی

چپا کوه بروایت انشقاق قمر بسوال حمزه رضی الله عنه بود و آن روز

غضب ایمان آورده الغرض چون ماه دو شق شد شقی را استا

کوه و شقی را چپا کوه رفت سید المرسلین علیه السلام فرمود اشهدوا

یعنی گواه شوید بر قدرت خدای تعالی و آیته صحیح نبوة علماء

حبشه این دیدند در دل یقین کردند فی الحال همه در دین اسلام در

آمدند باز چند سورت از قرآن نبشته بر بادشاه نجاشی مسلمان کر

دند و کیفیت حال باز نمودند نجاشی گفت شما جمیع اوصاف

محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم از صورت و سیرت پیش من

و قصه محمد صلی الله علیه وسلم بگفت نجاشی گفت که یک سورت از قرآن

بخوان جعفر رضی الله عنه سورة مریم بخواند نجاشی بگریست و گفت

که او بتحقیق پیغمبر آخر الزمان است در توریت ما قصه [illegible]

عبدالله و عمرو عاص را بیغرض باز گردانیدند و در واقدی

مسطور است چهل نفر از علمای ترسایان گفتند ما برویم با محمد صلی الله علیه

وسلم بحثی بکنیم از نجاشی اجازت خواستند با هدیه‌ها از نجاشی

بر سید المرسلین علیه السلام آمدند بیک روایت بیست نفر بودند همه در

حرم کعبه بحضور اهل قریش با سید المرسلین علیه السلام بحث کردند

که دین مهتر ابراهیم صلوات الله علیه السلام چه بود سید المرسلین علیه السلام

فرمود دین اسلام بود ایشان گفتند ابراهیم یهودی بود

یا نصرانی بود این آیت نازل شد قوله تعالی مَا كَانَ

إِبْرَاهِيمُ يَهُودِيًّا وَلَا نَصْرَانِيًّا وَلَكِنْ كَانَ

حَنِيفًا مُسْلِمًا ایشان همه ملزم شدند اهل قریش گفتند

پسران عثمان مطعون و خاطب حارث و معمر حبیب و دو پسر او محمد حارث بن خطاب حارث و سفیان معمر و شرحبیل طلحه و عثمان و حبان خدافه و حجاج حارث و مره حارث و عمر ثابت و مجمر زید بن و هشیم عیاض و معمر عبد الله و عروه ابو ایام و عامر ربیع و عدی نضله زمعه سهیل و ابو ربوح و ابو زبیر و عبد الله بن شلمش زبیر و ملک ربیع و عبد الله سهیل و سعد خوله و عبد الله حذیفه و خاطب عمرو و ابو عبیده جراح و سهیل بیضا و عمرو جابر و عثمان عبد عمیم و سعید عبد قیس و سلیط عمرو و سکران سلیط رضی الله عنهم اجمعین هشتاد و دو مرد و هژده زن بحبشه هجرت کردند و امیر ایشان جعفر ابو طالب شد اهل قریش عمرو عاص و عبد الله ربیع را بر نجاشی فرستادند و نامه نوشتند که این دزدان دین از ما گریخته بر تو آمده اند بسته بر ما فرست نجاشی جعفر ابو طالب را طلبید و گفت ما جرا چیست جعفر تمام کیفیت

در واقدی و تفسیر ثعلبی مسطور است و این آیت اورده است

الَّذِينَ قَالُوا إِنَّا نَصَارَىٰ ذَٰلِكَ بِأَنَّ مِنْهُمْ قِسِّيسِينَ

وَرُهْبَانًا وَأَنَّهُمْ لَا يَسْتَكْبِرُونَ و در واقدی مسطور

است جعفر ابو طالب و عمرو سعد وقاص و خالد و سعید عاص

و عبد الله و عتبه و عمروان و زبیر عوام و اسود نوفل و عثمان عفان

و یزید ربیعه و عمر امیه و خالد و عصام و مصعب عامر و سلیط سعد

و فراس و نصر حارث و جهیم قیس و دو پسران جهیم و عمرو

کنانه و ابو بکر و عمر و عبد الرحمن عوف و عامر وقاص که برادر سعد

و مطلب ازهر و پسران مسعود بن حارث و مقداد عمر و عبد الله

شهاب و حارث خالد و عمر و عبد الله و عثمان کعب ابو سلمه بن

شماس و شماس بن عثمان و پسران ابو سفیان و هاشم عبد الله

و ابو حذیفه و مغیره و سلمه هشام و عباس ابو ربیع تیمی مصعب بنی

عوف و عمار یاسر و عثمان مظعون و عبد الله قدامه و

و بنام ایشان سجده کرد مخالفت از میان ایشان برخواست ایشه
خبر شایع شد و بحبشه رسید که میان سید المرسلین علیه السلام
و اهل قریش موافقت شد صحابه که هجرت کرده بودند همه
مراجعت کردند چون نزدیک مکه رسیدند معلوم شد که آن
معنی القاء شیطان بست و سفاهت اهل قریش بود و همچنان
صلابت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه وسلم در دین معاینه
کردند بر قرار و قاعده مخالف بازگشتند چون صحابه نزدیک
رسیده بودند بعضی مراجعت بکردند و در مکه آمدند هر یک در پناه
و بزرگی در افتادند مگر ابن مسعود رضی الله عنه که او بروایتی
همه در حبشه مانده بود دیگر روایت کی در حبشه باشد و در مکه آمده
باز چون ایذاء اهل قریش زیاده شده کرت دوم باجازت
سید المرسلین علیه السلام با یاران در حبشه رسیده هجرت کردند
این هجرت دوم در سنه عشره از نبوت بود و قصه این هجرت

علیه السلام امیر بیے ایشان امیر المومنین عثمان رضی الله عنه
را داد این هجرت در سنه خمس بعد از نبوت بود و اهل قریش
دنبال ایشان کردند در نیافتند ایشان سلامت در حبشه رسیدند
نجاشی پادشاه ملک ایشان را بسیار تعظیم کرد و به اعزاز تمام نزول
فرمود در واقدیے و جهری و تفاسیر دیگر مسطور است روزی
سید المرسلین علیه السلام در حرم کعبه سورة النجم می خواند چون
بذکر لات و عزی رسید شیطان لعین این کلمه را بگردانید
و در گوش اهل قریش بدین نمط انداخت أفرأیتم اللا
ت والعزی ومناة الثالثة الاخری اینقدر از قران
است و بعد ازین بالقاء شیطان این کلمات زیاده کرد ا
تلک الغرانیق العلی وان شفاعتهن لترتجی چون سید المرسلین
علیه السلام در آخر سورت سجده تلاوت کرد همه اهل قریش
به او سجده کردند و گفتند که او بتان ما را تعظیم یاد کرده

و بنام

چون مهار شتر گرفته میگردانیدند فصل چهارم در ذکر هجرت حبشه

و بیان نقل ام المومنین حضرت بی بی خدیجه رضی الله عنها و نقل ابوطالب و ابتدای

اهل قریش که بعد از نقل ایشان چون مثل این معنی آغاز نهادند

یاران سید المرسلین علیه السلام عزیمت فرار کردند و از سید

المرسلین علیه السلام رخصت خواستند سید المرسلین علیه

السلام اجازت کرد و گفت در حبشه روید هجرت اول این

بود که صحابه جمع شده بودند بیشتری در حبشه رفتند امیر

المومنین عثمان رضی الله عنه با رقیه و ابو حذیفه و عتبه و عمر

وان و زبیر عوام و مصعب و علی و عبد الرحمن عوف و عبد الله

مسعود و ابو سلمه و عثمان مظعون و عامر ربیعه و خلف

سهیل و خاطب عمر و سلیط و دیگر بسیار از آن قوم و ضعفاء

اسلام چون بلال و خباب و صهیب و عامر و یاسر و عمار یاسر

رضی الله عنهم اجمعین همه با اتباع در حبشه رفتند سید المرسلین

و واقدی مسطور است چون سید المرسلین علیه السلام سبب
تقویت قوة بنو عبد المطلب نتوانستند که مضرت رسانند
و بعد از ان بازگشتند و کینه و غضب در دل گرفتند بر ضعیفان
یاران در پیچیدند و جفت ندید بلال و خباب و صهیب و عامر و
عمار یاسر را رضی الله عنهم گرفتند جفت ندید چنانچه و شدتها
انبیا ذکر کردند لتها بتبیغ کردند طعام و آب از ایشان باز دا
شتند و تمام روز بسته در ریگ گرم بتیرون می انداختند
و لت و شکنجه میکردندی و شب بالا ایشان چندان سنگ انبار
کردندی که ایشان نا پیدا بودندی بدین نوع روز تا بر
ایشان گذشتی چندان لت و شکنجه کردندی که پوست و گوشت
بر وجود ایشان بر اندام نماندی و ایشان زرد بغضب تاب
ماندندی و ذره از دین خود تجاوز نکردندی اسلام بیش رسنها
در گردن ایشان انداختندی و بکودکان دادندی و کودکان

۱۳۸

سلامت است در کوه صفا این قول نفیس این معنی معلوم شد
بعده بایکدیگر مکاشفه کردند چون ان بنو عبد المطلب گفتند اگر یک تار
موی محمد علیه السلام کم شدی ما کس را از ان شما زنده نمیگذاشتیم
چون اهل قریش دیدند که جوانان عبد المطلب تقویت او
خواهند کرد همه جمع شدند بر ابو طالب آمدند در مصابیح و شرح
مشارق مسطور است ابو طالب را گفتند او را منع کن تا دین آبائی
خود باشد بتان ما را بد نگوید با عزا چند برادرزاده تو بابت
میکنند و [illegible] دین ما طعنه می زند ابو طالب سید المرسلین علیه
السلام را طلب کرد و گفت عمان تو آمده است مثل این میگویند
سید المرسلین علیه السلام گفت اگر شما یکبار کلمه بگوئید
هر چه است ما بگوئید آن بکنیم گفتند چه میگوئی گفت بگوئید
لا اله الا الله محمد رسول الله همه مشور دیدند گفتند بعد ازین
خواهی دید که میان ما و تو و یاران تو چه خواهد شد تفحص

او سعادت نیافتیم و یکدیگر را منع میکردند که ایذای او را مه

مکنید و بعضی اعوان جمع شدندی و قرآن خواندن سید المرسلین

علیه السلام را شنیدندی و گفتندی که این کلام آدمی نیست

این سخن حق است و او پیغمبر بر حق است یعنی معصوم است

[illegible]ان گروهی که در ظاهر مثل این کردند در واقدی مسطور است

که روزی سید المرسلین علیه السلام غائب بود و ابو طالب عظیم

نگران بود و هر جا که طلبید نیافت صورت آنست که اهل قر

یش بکشتند جوانان بنو عبد المطلب و بنو هاشم را جمع کرد

و بیعتها بدست ایشان داد گفت چون من اشارت دهم

همه یکدفعه بر اهل قریش در افتید و انتقام محمد مصطفی صلی

الله علیه و سلم بکشید و آغاز از متقدمات اهل قریش کنید

بکشید اول ابن حنظله و ابوجهل را بکشید ایشان در بیت اسعد [illegible]

بودند که زید بن حارثه رضی الله عنه در رسید گفت که محمد علیه السلام

سلامت

اظہار کن او بیچارہ ماند آن غریب نزد یک پیغمبر علیہ السلام آمد
حال خود اظہار کرد سید المرسلین علیہ السلام بر خاست
در خانہ ابوجہل رفت اہل قریش تماشا برابر رفتند
سید المرسلین علیہ السلام در بزد ابوجہل از خانہ بیرون آمد
ہمین کہ پیغمبر علیہ السلام را دید تعظیم بجا آورد و زرد گشت
و لرزہ در اندام افتادہ گفت یا محمد کجا آمدی حضرت فرمودند
مال این غریب زود بدہ ابوجہل کرہ فی الحال کرہ باز کرد مال
غریب بغریب داد آن غریب حضرت را دعا کرد و برفت
اہل قریش متحیر بماندند اہل قریش گفتند این چہ بود ابوجہل گفت
با محمد شیری بود دہن باز کردہ اگر اینقدر مال از حکم این مرد
زود نجاوز کردی ترا با تمام اہل قریش فرو بردی ہم امثال
اینہا چرا بمن نمود از میان سید المرسلین علیہ السلام
و ابوجہل از صد پیش بود و بعضی اوقات ابوجہل از دیدہ

بجز الم

سوگند بیرون آیی ابو جهل قصد کرد چون نزدیک رفت بگریخت
و بر پشت بگشت گفت تمام روی زمین و هوا دیدم که شیران گرفته بودند
روی بمن آورده میگفتند اگر قدمی پیشتر نهادی ترا با تمام اهل
قریش فرو بریم و در مصابیح سطوت چنان وحشت خورده که زهره
گشته پس باز پای شده باز گشت و میگریخت و از هر دو دست چیزی
از پیش خود دفع میکرد و میگفت میان من و محمد خندقی پر آتشست
و جوانبست و پر بال ملایکست پس سید المرسلین علیه السلام
فرمود اگر نزدیک آمدی ملایکان پاره پاره میکردندی و هر
عضوی را جدا جدا کردندی روزی شخصی غریب پیش ابو جهل
شتری فروخته بود قیمت با و نمیداد آن غریب جماعة
اهل قریش نالید و گفت کسی حق من غریب نمیدهد سید المر
در حرم نماز میکردند ایشان بطریق تمسخر طرف سید المرسلین اشا
رت کردند که پیش سید المرسلین علیه السلام برو حقیقت خود

دعا بد کرده و گفت اللهم سلط کلبا من کلابک

علی عتبہ یعنی خداوندا سگی را بر وی بگمار عتبہ بلرزید گفت ای

بنو قریش کار عتبہ کرد یعنی دعا بد کرده دعا او هرگز رد نیست

ما امتحان کرده ایم آخر در اینجا خواهد رسید عتبہ در کاروان شد شب

شیری بیامد قریب کاروان رسید آواز کرد عتبہ بشنید و گفت

که ای بنو قریش آن بلا که میگفتم رسید همه جمع شدند و او را در میان

گرفتند شیر بیامد و عتبہ را گرفت و برد عتبہ فریاد میکرد و میگفت که من

نمی گفتم که دعا او رد نیست اهل قریش از دعا بد سید المرسلین

علیه السلام سخت می ترسیدند اما سید المرسلین علیه السلام دعا

بد نکردی با بدین سبب که گستاخ بودند چنانچه مصابیح و روایت است

که روزی ابوجهل سوگند خورد که اگر سید المرسلین علیه السلام

بنظر من نماز کند لگدی باو زنم سید المرسلین علیه السلام نماز

بود که ابوجهل رسید اهل قریش گفتند وقت آنست که از عهده

اهل

عقبه نجسه بیاورد و بر کتف سید المرسلین علیه السلام نهاد و عبد الله
مسعود رضی الله عنه رفته فاطمه رضی الله عنها را خبر کرد که سید المرسلین
علیه السلام چنان بخدای تعالی مشغول بود که او را ازین حال علم نبود فا
طمه رضی الله عنها بیامد و آن را دور کرد و مشرکان را دشنام داد
ایشان جواب ندادند و بخنده گردانیدند سید المرسلین علیه السلام
آن روز ایشان هر یک را دعای بد کرد و تمامی آن معدودان که بودند هر یک در جنگ
بدر کشته شدند و در واقدی مسطور است که ابو البختری قریب شد
ازین حال خبر یافت اگرچه کافر بود چند چوب بر سر ابوجهل زد
و بنو مخزوم بمعونت ابوجهل فراهم آمدند و بنو اسد بجانب ابو البختری
قریب شد که میان ایشان جنگ شود ابوجهل چون خود را مغلوب دید
بمصالحت سر فرو آورد و هر یکی که در میان آمده بودند باز گشتند عتبه گفت
ابولهب با عداوت با محمد روز بروز زیاده کرد نخواهیم تا دین محمد
بگذارد و آن روز سید المرسلین علیه السلام عتبه ملعون را

وبشرف ایمان مخصوص گشتند وگفته وکرده ایشان حضرت
رسالت پناه صلی الله علیه وسلم وحق سبحانه وتعالی عفو کرد وقد ذکر
الجفاء فی المحال الوفاء جفاء مضی ما مضی وآنانکه برکفر وعداوت
قایم ماندند جزای آن یافتند وبر دست بندگان او بهزار عجز وزاری
وبعد اضطراب وخواری جان دادند وکشته شدند وحطام جهنم گشتند
اما حکایتی چند از اهل قریش کسانیکه کافر مردند ودر دوزخ رفتند
در قلم آورده شد در شرح مشارق ومصابیح مسطورست که روزی
سید المرسلین علیه السلام در حرم کعبه نماز میگذاردند ابوجهل
وعتبه وشیبه با جماعتی از اهل شرک در حرم بودند دیدند که حضرت
سید المرسلین علیه السلام تا دیر در سجده میماند ایشان شکنبه
اشتری وآن پوستی که بچه دران پیچیده می زاید چون پاکست
پلید نیست جا افتاده دیده بودند گفتند کیست در میان شما
بر رود آن شکنبه بیارد چون او سجده کند بر کتف او بنهد

در علو مرتبه از همه سبقت نمود ایشان انکار کردند و غضبیت

و عداوت بگشادند عتبه و شیبه و ابوسفیان مستور عداوت

میکردند و ابولهب و عتبه و ابوجهل لعنهم الله تعالی عداوت

آشکارا میکردند و همه اغرا کردندی و انواع نجاست بیاوردندی

بر سید المرسلین علیه السلام بیفکندندی در روایت مسطور است

که روزی ابولهب ملعون امعاء شتر مرده بر در سید المرسلین

علیه السلام می آویخت چون امیر المومنین حمزه رضی الله عنه

بدید همان بر سر و ریش او بیالود بار روزی عتبه زنبیلی پر

عذره آورده بود تا بر در افکند طلب عمر رضی الله عنه بدید همه

بر سر و ریش او نگونسار کرد الغرض کردند آنچه ایشان در حق سید

المرسلین علیه السلام کردند اگر بیان کنند زمین و آسمان در لرزه

آید و ملائک و وحوش طاقت شنیدن آن نیارند و بگفتن آن همه

مفصلات نباشد بنابر آنکه اغلب ایشان عاقبت پشیمان شدند

اهل قریش و خلق مکه را دعوت کن بخدای بخوان هیچ باک مدار
اگر در باطن خدای با تو یار است و در ظاهر من معین تو ام
سید المرسلین علیه السلام با یاران هر روز بر کوه سوار میشد
و اهل قریش و اهل مکه را دعوت میکرد و ابو لهب گفت تبا لک
برای اینمعنی ما را استدعا کرده بودی چنانچه در شان او
سورت تبت یدا نزول شد و دیگر هر روز امیر المومنین
ابو بکر صدیق و عمر و حمزه و عثمان و علی و سعد رضی الله عنهم اجمعین
در کوچه بازار آشکارا دعوت میکردند و اهل قریش دانستند
که بنو عبد المطلب سید المرسلین علیه السلام را معونت میکنند
و این اهل قریش همه عمان و عمزادان سید المرسلین علیه السلام
بودند و بنو عبد المطلب عمان سید المرسلین علیه السلام
بودند میان فرق بیش نیست بکمرتبه ایشان اعلی بودند و همه
خویش و قرابتی عصبه اند بعضی نزدیک اما چون سید المرسلین علیه السلام

در علو

دارید با نه همه گفتند ودانیم که هرگز از تو دروغی نشنیده ایم و در
تو تجربه نکرده ایم مگر صدق گفت من شما را علم میدهم بخدا
ایمان آرید و آنخدای تعالی شما را در روز قیامت از آتش دوزخ
عذاب نخواهد کرد حق تعالی در دل ایشان تسکین نمیداد آورد وا
وز کسی بر سید المرسلین علیه السلام غضب شد همه بزبان زرم آغاز
کردند تو بد انچه مثال یافته قیام نماد و سخن با قوت بگو ما قوت
تو خواهم کرد اما دین ابا و اجداد نخواهم گذاشت و کمی کیش
عبد المطلب را نتوانیم کرد همه مصابیح و تفسیر سورت انعام مسطور است
مگر ابولهب که عم حقیقی بود و گفت با قوم این فتنه عظیم است ما
او را بکشیم ابو طالب بانگ زد و گفت ای ناکس اگر ما را خوف
و عار نبودی همین زمان ایمان آوردم ولی تا که من زنده ام
موئی بر اندام او کنده نشود و در رساله عبهری مسطور است ابو طالب
گفت یا محمد یاران را جمع کن و هر روز بر کوه صفا بر رو و دعا

سید المرسلین علیه السلام میکردند فرمان رسید که بنو هاشم و بنو عبد المطلب

را دعوت کن و این آیت نازل شد وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

و در ثعلبی و واقدی مسطورست و در تفسیر سورة انعام درین آیة که سید

المرسلین علیه السلام ملول شد گفت بار خدایا اگر من ایشانرا دعوت

کنم ایشان مرا سنگسار کنند نتوانند تو بکن عون من حافظ تو باشی

سید المرسلین علیه السلام تا یکماه درین اندیشه بود که بچه نوع دعوت

کنم باز فرمان آمد اگر دعوت نکنی من ترا عذاب کنم در مصابیح

و شرح مشارق مسطورست که سید المرسلین علیه السلام بر کوه

صفا برآمد و بنو فهر و بنو عبدی و بنو عبد المطلب و بنو هاشم

را استدعا کرد چهل و پنج نفر حاضر شدند میان آن ده عم حقیقی بود

حاضر شدند سید المرسلین علیه السلام چنانچه فرمان خدای عز

و جل بود دعوت کرد و گفت اگر من بگویم که ازین وادی

لشکر بیرون آمده است و میخواهد که شما را غارت کند مرا استوار

دارید

گوشمالی دهیم که هوش شما بر ود. وای مردان قریش بدانید که
اسلام آشکار اشد دعوتیکه خفیه میکردند اظهار یافت و اسلام
قوی گشت در رساله عبهری واقدی مسطورست از ان روز باز
که عمر مسلمان شد بانگ نماز آشکار است و پیشتر گفتند و پیش از اسلام
حضرت عمر بانگ نماز درون سقف آهسته می گفتندی و بروایت
تمهید المعرفت آن روز هنوز بانگ نماز نبود در مدینه استقامت
یافت عبدالله مسعود رضی الله عنه میگوید ایمان عمر رضی الله عنه
فتح دعوت اسلام بود و خلافت او فتح اقالیم عالم باسلام
آوردند و قوی دل گشتند و دین محمد علیه السلام باقصای جهان
رسید از کفر پاک شد بروایت ۳۳ سال و بیک روایت
چهار سال از نبوت گذشته بود که امیر المومنین عمر رضی الله عنه
ایمان آورد و آشکار اشد اهل قریش همه یکدل شدند عداوت
قایم کردند مگر بنو هاشم و بنو عبد المطلب که ایشان تقویت

عرض کرد عمر رضی الله عنه اسلام آورد الحمد لله علی ذالک در حال حضرة
مهتر جبرئیل در رسید که ای محمد فرمان است که عمر را اسلام حضرت
عزت برسان و بگو که جمله اهل سموات از ملک و ملکوت باسلام
تو شاد شدند اکنون پیوسته عادت تو موافق ارادت حق
باشد و هر جا که در غضب آئی و در خشم شوی تو غالب شوی امیر
المومنین عمر رضی الله عنه بعد چهل و دو مرد و ده زن و بروایتی امیر
المؤمنین با چهل و پنج و پانزده زن ایمان آوردند و امیر المومنین
عمر رضی الله عنه گفت یا رسول الله صلی الله علیه وسلم چون من
در سلک بندگان تو منسلک شدم باید که بعد ازین دعوت آشکارا
کنیم و در کوچه بازار یاران تو دعوت کنند امیر المومنین عمر رضی الله
عنه بیرون آمد در جمع قریش آمد و گفت ای اهل قریش بدانید
که عمر حلقه بندگی محمد علیه السلام در گوش کرد اگر بعد ازین
شما بگوشه چشم طرف او و یاران او بدی نظر کنید من شما
گوشمال دهم

تا در آید امیر المومنین حمزه حاضر بود گفت بگو تا در آید اگر بر
خلاف آمده است همبر ان شمشیر کار او آخر ساز یم دررا باز
کردند امیر المومنین عمر رضی الله عنه درون خانه در آمد سید المر
سلین علیه السلام استقبال کرد گفت و بقوت گرفت و بجنبانید
گفت ای پسر خطاب میدانم که تو از ایذای ما باز نخواهی ماند
تا آن بلای بتو نرسد امیر المومنین عمر رضی الله عنه گفت سید ا
خاک بران سر که در ایذاء تو کوشد گفت سید اسخن دراز کوتاه
شد انکار به اقرار مبدل شد بی من از من چو منی در ساختند و سر
ربوبیت در گوش جان من فرو خواند قفل دل را بکلید هدایت
تو بکشودند و بدیده عقلم بتو نشان داد ند آمده ام حالا زود باش
شربت خوش گوار ایمان در کام من بریز که کفر سرکش در سر گذشت
یعنی کفر بیرون شد در آمده است سید المرسلین علیه السلام
تکبیر گفت همه یاران تکبیر گفتند پیغمبر علیه السلام اسلام

آتش دوزخ آزاد کردی بدین سخنان دل امیر المومنین عمر رضی
فرو آمد و گفت صحیفه که میخواندی بیار
سوختی خواهرش گفت این کلام خداست هرگز نسوزد نداده گفت
بیار خواهرش صحیفه که در تنور انداخته بود دست فراز کرده صحیفه
را از تنور کشید بدست امیر المومنین عمر رضی الله عنه داد بخواند
الحمد الله آن صحیفه بخواند تعظیم داشت و گفت بخدای این سخن آدمی
نیست و این سخن حق است میگریست و میگفت بخدای خالق
آسمان و زمین اگر دین است همین است دین دیگر نیست در حال
تیغ در نیام کرد و از خواهر عذر خواست و در طلب سید المرسلین
علیه السلام بیرون آمد سید المرسلین علیه السلام در خانه ارقم
رضی الله عنه بود امیر المومنین عمر رضی الله عنه بر در او رسید در
بزد وار قمه بترسید و گوشه او متغیر گشت گفت یا رسول الله عمر
آمد شمشیر در حمایل کرده پیغمبر علیه السلام گفت مترس
تا در آید

قبول کرد امیر المومنین عمر رضی الله عنه طرف خانه خواهر دوید که سر
برهنه درون خانه با تیغ برهنه رسید آنها ایشان [illegible] نزدیک تنور نشسته
سورة طه میخواندند آن کلمات در گوشش او افتاد چون این زن
امیر المومنین عمر رضی الله عنه را دیدند صحیفه که دران سورة طه
مسطور بوده در تنور سوزان افکندند امیر المومنین عمر رضی الله عنه
زخمی بر خواهر خود زد سرش مجروح شد و خون روان شد خواهر
ش گفت هرچه دانی بکن ما ایمان آورده ام ای عمر در آسمان پیغمبر
آفتاب وار محمدی طالع شده است و نور دین او الجم ادیان باطل محو
کرده ملک و ملکوت باو اقتدا کرده اند شما میخواهید که بکف دست این
آفتاب را بپوشانید کی میتوانید ای عمر درخت ایمان میوه دار را
بمراد بار آورده است و شاخهای او بر سر شما مایل شده اگر تو آن
دست در عروة الوثقی اعتزاز در رشته قبول بندگی محمد در ربقه جان
افکنی و بندگان او را از جان و دل بنده شوی فردا قبه [illegible]

اول عہد از همه سید المرسلین علیه السلام را دشمن بیشتر بیاد داشتی
چون این خبر بشنید بر آشفت تیغ حمایل کرد بیرون آمد گفت می‌شتابم
بنو هاشم و بنو عبد المطلب را بشندم بزنم و بسته بیارم اول امروز
کار کنم و این شور از عالم فرونشانم بعده کار متابعان او کنم به
طلب سید المرسلین علیه السلام بیرون آمد گفت بالات و عزی
یعنی سوگند لات و عزی است که این زمان او را بکشم تا این شور
فرو نشیند و از بنو هاشم و بنو عبد المطلب هر که امروز قوت او کند
و برا ایشان بکشیم و عمر خطاب در آن وقت با مال و منال و حشم مردی
با قوت و صلابت بود جمیع عرب از و خوف کردندی در آن حال
در راه نعیم رضی الله با و ملاقات گشته آری چون امیر المو
المنین عمر رضی الله عنه لایق دار النعیم بود اهل نعیم پیش نعیم با و
در مجادله شده خواست تا که نعیم را بکشد نعیم گفت مرا چه میکشی
خواهر تو این زمان ایمان آورده و داماد تو سعید رضی الله عنه ایمان
قبول کرد

چون امیر المومنین حمزه بیامد دختر عمه ابو عبد المطلب بگریست

گفت ای حمزه هنوز زنده که با برادر زاده تو ابوالحکم چنین کرده

است که نام ابوجهل ابوالحکم بود واصحاب به کنیت کرده بودند امیر

المومنین حمزه رضی الله عنه در خشم شده بیرون آمد کمان بر سر نایک

ابوجهل زد سر او دو پاره شد و کمان بشکست او بیهوش افتاد امیر

المومنین حمزه رضی الله عنه در غضب شد همه را اهل قریش آشکارا

شدند و اسلام آوردند و ایمان آوردند از امیر المومنین حمزه

سید المرسلین علیه السلام را چیزی قوت حاصل شد اهل قریش همه

بیکدل شدند غرور کردند تا مقاتل کنند بنو هاشم و بنو عبد المطلب که طرف

حضرت محمد مصطفی بودند صلی الله علیه وسلم همه اسلحه به پوشیدند

و مستعد قتال شدند و مردمان در میان ایشان آمدند و خصومت فرو

نشاندند فصل سیوم در اظهار نبوت و دعوت و جفا از اهل [illegible]

در واقعه مسطور است که امیر المومنین عمر خطاب رضی الله عنه هم

از هجرت بیک سال فرض شده است بروایتی در مصابیح و
شرح مشارق بروایتی در واقدی مسطور است پیش از هجرت
هژده ماه در شب معراج فرض شده همبرین جمله بتواتر جوانانیکه
و ضعفاء اسلام می آوردند تا سپهران بر سر ضلالت خود بودند
در رساله عبهری و واقدی مسطور است که روزی سید المرسلین علیه السلام
را ابوجهل دشنام داد و مشت خاک بر فرق او باشید و لکدیپی
بر کتف مبارک آورد و آنکه در نماز دیده بود گفت که تو فرزندان
خیلخانه ما منصب بیبی که بر دین محدث آورده باعث میکردی و ترک دین
ابا و اجداد گرفته بنو هاشم و بنو عبد المطلب این معنی شنیدند و
همه بجوشیدند گفت که ابوجهل کیست که با برادرزاده هاشم
این کند ازین سبب اهل قریش هم یکدل شده بودند نتوانستند
که چیزی بگویند کسی بر امیر المومنین حمزه رضی الله عنه فرستادند
که او مشغول بشکار بود و در بیابان نشسته دادند چون

امیر المومنین

عنه بعده عبد الله مسعود رضی الله عنه و او اول [illegible] گوسفندان کردی

روزی سید المرسلین علیه السلام و امیر المومنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه

بوی رسیدند امیر المومنین ابو بکر صدیق از وی قدری شیر طلبید او گفت

من امینم شیر چگونه دهم امانت دارم مرا اجازت نیست سید المرسلین

علیه السلام فرمود گوسفندی بیار که هیچ گشنی بر وی نجسته باشد و هیچ شیر

نبود او گوسفندی بدان صفت آورد و سید المرسلین علیه السلام دست مبارک

خود بر پشت گوسفند فرود آورد چندان شیر در پستان او پدید شد که

همه بدوشیدند کم نشد و سید المرسلین علیه السلام گفت ازین

شیر بدوش بیار عبد الله مسعود رضی الله عنه در حال ایمان آورد و بعد

جعفر ابو طالب رضی الله عنه ایمان آورد و بعده بیشتر اصحاب [illegible] اما بیشتر

جوانان قریب چهل چند تن ایمان آوردند در آن وقت دعوت آشکارا

نبود هر کس خفیه ایمان آوردند آنروز همچنین و وقت نماز فرض شد بعد

فجر و عصر [illegible] رکعات خفیه میگذاردند و این [illegible]

کرد ابوجهل ابن حنظله و بزرگان دیگر در ایذای اصحاب شدند و بعضی مبعوث
پیش آمدن در واقدی و قصص سطور است مرتبه دوم از مردان سعد
و قاص رضی الله عنه اسلام آوردند روز دیگر عمرو عیسی رضی الله عنهم
ایمان آوردند روز دیگر ابوذر غفاری رضی الله عنه روز دیگر امیر المؤ
منین عثمان و طلحه رضی الله عنه و ایشان هر دو بطرف شام تجارت
رفته بودند از راهبی شنیدند که درین ماه بمکه پیغامبر آخر الزمان
که مهتر عیسی صلوة الله علیه بخروج او بشارت داده است بیرون
خواهد آمد که نام او ... خواهد بود و در حرم نزول خواهد کرد
چون ایشان نزدیک آمدند شنیدند که ... بن عبد الله بن
عبد المطلب دعوت نبوت کرده و خلق بر وی بدین او ایمان می
آرند در خانه او نیامدند هم از راه بیامدند و ایمان آوردند بعد
دیگر ابو عبیده جراح ایمان آورد و روز دیگر عبد الرحمن بن عوف رضی الله
عنه بعده عثمان مطعون رضی الله عنه بعده جماعت عمرو قاص رضی الله
علم ...

رضی اللہ عنہ بدو بدو دست مبارک حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
علیہ وسلم را ببوسید و پیغمبر علیہ السلام او را کنار گرفت و بیک
روایت در رسالہ عبہریہ مسطور است کہ اسلام ابوبکر صدیق رضی
اللہ عنہ از ہمہ سابق است و در آن آوردہ کہ اینمعنے اول روز
بود کہ وحی نازل شد کہ چون اہل قریش از اسلام ابوبکر صدیق
رضی اللہ عنہ خبر یافتند امیر المؤمنین ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ
را طلبیدند تا آن زمان کہ ابوبکر صدیق رضی اللہ عنہ در خانہ رفتہ
بود تمام خیل و تبع اہل خانہ را دعوت کردہ و ہمہ کس اسلام
آوردند چون بر اہل قریش آمد گفتند یا ابوبکر نیکو بہ تفحص رفتہ بودی
گفت یَا صَنَادِ العَرَبِ رَأَیْتُ وَجْهًا تَلَأْلَأُ نُوْرُهٗ
عَلٰی اَنْوَارِ النَّبِیِّیْنَ وَاللّٰهِ مَا کَانَ ذَالِكَ
بِوَجْهٍ کَذَّابٍ اہل قریش گفتند اینمعنے نیکو نیست
بدین نوع کہ او را عالی کردد و در دفع این کار سعی بلیغ می باید

بدیشان عذاب نرسید یا چون امیر المومنین عمر رضی الله عنه اینشنید
بازگشت تا اهل مکه را خبر کرد و در واقدی مسطور است همه بیک اتفاق
گفتند که مرا بتحقیق معلوم شد که او پیغمبر بحق است و مدتیست که ما
اینمعنی تحقیق کرده ایم اما این روا نداریم که او بر سر ما سردار شود
و نمیدانستند که او بر سر عالمیان است ابو بکر صدیق رضی الله عنه
که معظم ترین اهل قریش بود گفت من از ام روز طرف خانه صلی الله
علیه و سلم خواهم رفت و تفحص احوال او خواهم کرد که چه میگوید
وقت هاجره یعنی در نیم روز امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی الله عنه
در کوچه پیغمبر علیه السلام در آمد و قضارا همان ساعت سید المرسلین
علیه الصلوة و السلام از در در آمد و نظر چشم چهار شد سید المرسلین
علیه السلام گفت یا ابو بکر ایمان آر امیر المؤمنین ابو بکر صدیق رضی
الله عنه فی الحال گفت أشهد أن لا إله إلا الله و ا
أشهد أن محمد رسول الله امیر المؤمنین ابو بکر صدیق

معظم

جدا کرده‌ان باشد و امت او عظیم عظیم و معظم باشد و همه امت

خدا الحمد احمد گوید و وضو و نماز کنند و در نماز صفت ایشان چون

صفت غازیان در قتال باشد و کلمه لا اله الا الله محمد رسول الله

چنان گویند که دلها البته و گوشها کر و چشمها کور را باز بشوند و یا

ران او در قتال مانند شیران باشند و بر و معرکه از رعب و هیبت

ایشان تا یکماه راه گریز باشند و بسبب متعبد و رستگار باشند

و او از قوم خود جفاها ببیند و سختیها کشد و حلم و نرمی ورزد و آخر

تیغ کشد و قتال کند و بنفس خود حرب کند اول عهد گاهی غالب و گاهی

مغلوب باشد و آخر بر همه غالب آید و خانه کعبه را از ملوث بتان

پاک کند و دین او تا چهار حد عالم بگیرد و تا قیامت باقی باشد

و او وفات نیابد تا آنکه دین باطل و ملت کشیر بکلی مضمحل نشود

و دین راست و ملت مستقیم به کمال استقامت نیاید اگر او در

قوم نوح علیه السلام بودی طوفان نشدی و اگر در عاد و ثمود بودی

پیغمبر بیرون آید که نام او [illegible] باشد و در انجیل نبشته اند
که نام او فارقلیط باشد و بزبان سریانی [illegible] را فارقلیط گویند
و از اولاد مهتر اسمعیل بن ابراهیم صلوة الله علیه آخر زمان
پیغمبر باشد و مولد او در مکه باشد و هجرت او در یثرب یعنی مدینه
علیه باشد و
امی بود اما کلام خدای برهان او باشد و سخن وی کلی و خبر وی همه
وحی بود و حرفی بغیر وحی نباشد و ملک سلطنت او بزمین شام عرب بود او
با سیان نباشد یار او مهتر جبریل صلوة الله علیه و سلام بود و کلیم و ازار
تا میان ساق بپوشد نه کوته و نه دراز بالا باشد و چشمها سرخ بود
بود و میان هر دو شانه او مهر نبوت باشد و کفاف معاش بپسند
کند جمعا سر بر عرب باشد و مردمان را بخدای تعالی دعوت کند و پس روی ابر
هیم صلوة الله علیه و سلام کند و از امور گذشته و آینده خبر دهد
و امر معروف و نهی منکر کند نه سخت درشت و نه غضوب باشد
نه یاد آشنایی کند [illegible] بدی نیکی کند و شفیع گناهکاران بود [illegible]

بد [illegible]

و ماهیت روح سوال کنید اگر هر سه چیز بیان کند این مرد آن نیست
و اگر دو بیان کند و سیوم نکند به تحقیق همون است ایشان باز آمدند
و پیش ابوجهل و سرداران دیگر که پیش ایشان بودند بر سید المرسلین
صلی الله علیه وسلم هر سه چیز سوال کردند سید المرسلین علیه السلام
قصه اصحاب کهف و ذوالقرنین بیان فرمود و فرمود که ماهیت روح
بجز خدا تعالی دیگری ندانند ایشان روی یکدیگر دیدند در تفسیر امام
غزالی رحمة الله علیه است در بیان این آیت الَّذِ
يْنَ يَتَّبِعُوْنَ الرَّسُوْلَ النَّبِيَّ الْاُمِّيَّ الَّذِيْ يَجِدُوْ
نَهٗ مَكْتُوْبًا عِنْدَهُمْ فِي التَّوْرٰيةِ وَالْاِنْجِيْلِ آورده است
که امیر المومنین عمر خطاب را اهل مکه باز قاصدی بر نصاری و
یهودی فرستادند و گفتند در توریت و انجیل صفت پیغمبر آخر
الزمان چیست ایشان توریت و انجیل بگشادند پیش امیر المومنین عمر
خطاب رضی الله عنه بیان کردند در توریت چنین است که در آخر الزمان

زیاده میشد تا آنکه خبر دعوت پیغمبری و دعوت ابوطالب با

اهل قریش رسید همه بر آشفتند و قصد و کینه بنیاد کردند و گفتند اگر

خدایتعالی را از اهل قریش پیغمبری مطلوب بودی تا آنکه چندین

پسران باشند یتیمی را از برای اینمعنی اختیار نکردی و در تفسیر ابو اللیث و در

سورت کهف مسطور است و در تفاسیر دیگر نیز که سرداران عرب همه

یکجا شدند و بمشورت نشستند ابن حنظله ابوجهل و ابوالبختری و ولید مغیره

و سرداران دیگر همه بیک اتفاق چند نفر دانا و کافی در مدینه بر یهودیان

فرستادند که صاحب توریت و انجیل بودند و نام و کنیه و حلیه و طریقه

سیرت سید المرسلین علیه السلام بر ایشان رفع کردند و نمودند که

این شخص دعوی نبوت میکند بتوریت رجوع کنید که صفت پیغمبر

آخر زمان چیست ایشان رجوع کردند و گفتند که صفت او عین اینست

و وقت بیرون آمدن او نیز همین است همه این نشانیها بسؤال آنکه

اما طریق معرفت او آنست او را قصه اصحاب کهف و ذو القرنین

و تا بپرسید

واتمام کنند تو و دو سه کار بفراغ دل قیام نماید و خلق را دعوت
کن و پیغمبر باش تا آنکه من زنده ام در معونت تو اهمال روا ندارم
بدانکه تو درین کار استقامت خواهی گرفت و دین تو بر جمله دینها غالب
خواهد
آید و خواب عبد المطلب بتحقیق ظهور خواهد یافت و لیکن ای علی تو هم بیا
و دین عم زاده خود قبول کن که او پیغمبر بر حق است هدایت او مر ترا
بتحقیق معلوم است و من او را شناخته ام امیر المؤمنین علی رضی
الله عنه گفت ای پدر هدایت است که من این دین قبول کرده ام و
ایمان آورده ام ابو طالب گفت مرحبا ای جان پدر خوب کردی و لیکن
من نتوانم بضرورت اخترت النار علی العار سید المرسلین صلی الله علیه
و سلم قوی دل شد ابو طالب در خانه رفت مادر امیر المؤمنین علی
رضی الله عنه را پرسید خبر شد و علی چیست گفت بحضرت خاموش
باش هر چه خواهد بود بظهور خواهد شد اول من آمن و صلی من
الصبیان و علی رود بر در او از پیغمبر سید المرسلین علیه السلام

امیر المومنین ابو طالب روزی اکردی را نزدیک خانه کعبه جانب
خانه گفت با اهل ندید و را عنه الله رضی علی المومنین امیر میکرد طلب را علی
ابو طالب می باشد محمد صحبت در بیشتر علی گفت مادرش کجاست علی
به طلب ایشان از خانه بیرون آمد سید المرسلین علیه السلام را دید که نماز می
گذارد و علی رضی الله عنه را دید شرط دید بایشان نگاه میکرد ابو طالب
از آمدن پشیمان شد و حال سید المرسلین علیه السلام زرد گشت
او بضرورت پیشتر شده گفت ای عم از من چه می پوشی سالهاست
که من منتظر این معنی ام که از تو اینچنین در وجود آید و من میدانم
شناخته ام که تو پیغمبر آخر الزمان هستی اکنون بگو که این دین
سید المرسلین علیه السلام گفت که این دین است که ایزد تعالی اختیار
کرده و پسندیده و مرا پیغامبر گردانیده و مرا فرموده که بدین دین
خلق را دعوت کنم و من ترا ای عم مشفق دعوت میکنم ابو طالب
گفت اجابت دعوت تو مرا میسر نشود اهل قریش مرا طعنه و

اتمام

و پیش از آن در آن موضع آب نبوده خدیجه رضی الله عنها آن روز
ایمان آورد بعد از چند روز هر دو شخص نماز میکردند زید بن حارثه چون دید
او هم اسلام آورد و نماز گذاردن گرفت در قصص واقدی مسطور
است که روزی امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بخانه سید المرسلین
علیه السلام آمد ایشان را در نماز دید پرسید چه میکنید سید المرسلین
علیه السلام گفت که این دینی است که این دین ایزد تعالی اختیار کرده
و مرا تعلیم کرده و پیغامبر گردانیده و ترا دعوت میکنم بدانچه ایمان
آوری از لات و عزی بیزار شوی و شریک خدای تعالی نگوئی سید
المرسلین علیه السلام هنوز این معنی بر ابوطالب اظهار نکرده بود و امیر
المؤمنین علی رضی الله عنه گفت با پدر مشورت کنم سید المرسلین علیه السلام
گفت اگر این زمان دین قبول نمیکنی باید که مستور داری و این سخن با کسی
نگشائی روز دوم امیر المؤمنین علی رضی الله عنه بخفیه اسلام آورد
از ابوطالب مخفی داشت و در پیش میان سید المرسلین علیه السلام نماز

که درین مدت وقتی شهاب از آسمان برفتی علامت ظهور شده
است چون اهل قریش شهاب را دیدند دانستند که ملک عالم فنا خواهد شد
عبد یالیل گفت که پیغمبری پیدا خواهد شد همدرین سخن بودند که ابوسفیان
در رسید و گفت بن عبد الله دعوی پیغمبری کرد عبد یالیل گفت موجب
رفتن شهاب این بود معلوم شد در رساله عبهریه موافق مسطور است بعده
روزی سید المرسلین علیه السلام در جبال اصغر بود و آن کوهی است معروف
در مکه مهتر جبرئیل علیه السلام در رسید و بساطی مکلل و مرصع بیاورد و بگسترد و به
پاشنه پای از زمین آب بیرون آورد و سید المرسلین علیه السلام را
وضو تلقین کرد و گفت که دو رکعت نماز بجانب خانه کعبه مستقبل کن
حجر اسود بگذارد و بازگشت سید المرسلین علیه السلام شادمان شده بخانه
آمد ام المومنین خدیجه رضی الله عنها را گفت امروز مهتر جبرئیل مرا وضو
و نماز آموخت خدیجه رضی الله عنها گفت مرا بنمای سید المرسلین علیه السلام
او را بدان چشمه آورد و تعلیم کرد و وضو ساخت و دو رکعت نماز بگزارد

و پیش ازان

التماس مرا تشریف قبول کنی می باید که چون در عرصات قیامت
بتو فرمان رسد که شفاعت کن که ما اظهار ربوبیت خود
بمحبت تو کرده ام امروز بشفاعت تو خلایق را بانواع رحمت اختصاص
فرمایم می باید که دران محل مرا یاد کنی و کمال استرضای خدا بر من در
خواست نمائی در ثعلبی مسطور است که شیاطین نزدیک ابلیس لعین
آمدند و گفتند بدنیا چیزی عجیب و غریب بر آمده است پیش ازین
ما لعین باسمان میرفتیم استراق سمع میکردیم این زمان نمی
دانیم شهاب و نیران ما میکنند ما نکون سار می افتیم ابلیس لعین
بر جست و گفت مگر احمد مبعوث شد ابلیس بیرون دوید و برای تفحص حال
بر کوه بو قبیس بر آمد و سید المرسلین علیه السلام را در بطن نخله
قران می خواند چون نزدیک رسید مهتر جبرئیل علیه السلام را دید که آیت
قرآن آورده است بگریخت نزدیک شیاطین رفت گفت
احمد بیرون آمده است و جبرئیل با اوست در واقعه مبعوث

افتاد کرسی جبرئیل صلوة الله علیه در صحن خانه فرود آمد مهتر جبرئیل برخاست

بر سر سید المرسلین علیه السلام آمد جامه بگرفت بکشید و گفت

یَا اَیُّهَا الْمُدَّثِّرُ قُمْ فَاَنْذِرْ وَرَبَّکَ فَکَبِّرْ وَثِیَابَکَ

فَطَهِّرْ وَالرُّجْزَ فَاهْجُرْ سید المرسلین علیه السلام قوی حال

برخاست در رساله ظهیری مسطور است که جبرئیل امین پیغمبر صلی الله علیه وسلم

مصافحه کرده هر دو یکدیگر کنار گرفتند مهتر جبرئیل صلوة الله علیه گفت یا سید

المرسلین علیه السلام از من ترسیدی و ندانستی که من پیغمبر خدایم میان

پیغامبران و خدا و بجز پیغامبران خدای خود را بدیگری پیغام اکنون بر تو

حاجتی دارم حق جل و علا در باب تو کرم کرده و ترا پیغامبر آخر الز

مان گردانیده به دوستی تو آسمان و زمین و ماه و ستارگان و فلک

و ملک بیافرید تو هنوز در عدم بودی یا جوهر وجود تو در کارخانه قدرت

در سلک انتظام نسفته بودند که ما بر تو درود میفرستادیم و برای

امت تو آمرزش میخواستیم سید ابر تو چندین حقوق داریم

الملکی

چون پیغامبری [illegible] نماید و بدیگری تمام نماید چون تو پیغمبری پی تر امینماید

بعده چندی [illegible] وحی منقطع شد بروایتی سیزده روز و بروایتی

بیست روز فکر سید المرسلین علیه السلام زیاده گشت و در مصابیح مسطور است

که سید المرسلین [illegible] السلام از غایت اندوه هر بار بر سر کوه بر شد تا خود را

تا از آنجا خود را بیفکند و هلاک شود و همچنین که نزدیک کرانه کوه آمدی مهتر

جبرئیل صلوة الله علیه را دیدی میگفت یا محمد انت رسول الله حقا انا جبرئیل

بدین او را تسکین بودی تا آنگاه که روزی همچنین بر سر کوه رفت

چون میانه کوه رسید از آسمان آواز شنید چنانکه بیهوش شد

چون بهوش باز آمد مهتر جبرئیل صلوة الله علیه را بدید بر سر کوه نشسته

مربع میانه آسمان و زمین و میگفت یا محمد کجا میروی تو رسول الله خدای

بر حق و من جبرئیل ام سید المرسلین علیه السلام را تسکین حاصل شد

از آنجا بتعجیل بخانه آمد گفت زملونی گلیم بر من افکنید فرمان او را امتثال

کردند و قطیفه جامه بر وی افکندند پس نه بر سید المرسلین علیه السلام

او نا پیدا شد خدیجه رضی الله عنها بار دیگر بپوشید و پرسید چه می بینی سید

المرسلین علیه السلام گفت اینک هست خدیجه رضی الله عنها سر برهنه کرد همچنان

کرد که بر بار سر برهنه کردی و او نا پیدا شدی چون بپوشیدی خود را نمودی

خدیجه رضی الله عنها گفت مژده مر ترا که تو پیغمبر این امت شدی اگر دیو بودی

شرم نداشتی و غایب نشدی و در واقدی مسطور است که روزی سید المرسلین

علیه السلام را در طواف خانه کعبه با ورقه و نوفل ملاقات شد ورقه و نوفل گفت

ای ... چه می بینی سید المرسلین علیه السلام آنچه میدید باز گفت ورقه و نو

فل بر سر سید المرسلین علیه السلام بوسه داد سوگند خورد که تو پیغمبر این امت

شدی به امامی در توریت خوانده ام که ترا اهل قریش ایذا کنند و برانند

و مقاتلها عظیم شود و آخر ترا فتح باشد و بر ایشان کامیاب گردی و بعضی

بندگی تو سر نهند و بعضی به تیغ تو سر دهند اما اگر من آن روز زنده باشم

پیش تو تیغ زنم و در نصرت تو مبالغه تمام نمایم و بر سر سید المرسلین علیه

بوسه داد گفت تو منتظر باش و از این صورت مترس که او ناموس اکبر است

و پیغمبری

همه جبرئیل صلوات الله علیه غایب شد سید المرسلین علیه السلام بازگشت و بخانه آمد
بیهوش شد و در رساله جمهری بود و اقدی مسطور است که سید المرسلین علیه السلام
تمام حال با خدیجه رضی الله عنها باز راند خدیجه رضی الله عنها سید المرسلین علیه
السلام را قوت داد و نزدیک ورقه و نوفل و عداس رفت و آنچه از حضرت
شنیده بود باز بر زبان راند ایشان گفتند مبارک باد که پیغمبر آخر الزمان
عم خواهر تو شد اکنون تو امتحان کن از زمان که او آن صورت ببیند
تو مقنعه از سر بیرون انداز اگر آن صورت غایب خواهد شد بتحقیق
جبرئیل است و الا نه دیو است خدیجه رضی الله عنها همچنان کرد از آنجا باز
گشت بخانه آمد سید المرسلین علیه السلام گفت چون آن صورت را ببینی
بر علم توهمی سید المرسلین علیه السلام گفت اینک است در آن کنج خانه
استاده است خدیجه رضی الله عنها گفت جا بدل کن حضرت علیه السلام جا
بدل کرد خدیجه گفت چه می بینی حضرت فرمود همچنانکه میدیدم او بنظر من
می آید خدیجه رضی الله عنها سر برهنه کرد سید المرسلین علیه السلام گفت

ما انا بقارئ آن مرد گفت اقرأ باسم ربك الذی
خلق خلق الانسان من علق اقرأ وربك
الاکرم الذی علم بالقلم علم الانسان ما
لم یعلم بدین کلمات ختم کرد و این الفاظ در خاطر مبارک
سید المرسلین نقش شده ماند و این اول وحی بود اما سید الکونین
علیه السلام در تصور افتاد که من یکی از شعرا و یا از کاهنان خواهم
قصد آن کرد تا خود را از کوه بلند بیرون اندازد تا هلاک شود و تا شاعر
و کاهن نگردد بدین نیت بالای کوه رفت چون میان کوه رفت بمیان
جا شخصی را دید که استاده میگوید یا محمد انت رسول الله و انا جبرئیل
و مهتر جبرئیل صلوة الله تعالی علیه بغایت صورت خوبی بی پایان
دیگر نهایه اسنه شد سید المرسلین علیه السلام تمام بدو ز بس تماشا
صورت او همانجا ماند و نظر بر مهتر جبرئیل صلوة الله علیه میکرد و از
راحتی در سینه مبارک می افتاد چون شب شد مهتر جبرئیل

صلوة

امیر چون ... صلی الله علیه وسلم این نوع معاینه کرد و ورقه ونوفل
گفت ای خدیجه مژده مر ترا که محمد پیغمبر آخرالزمان شد این ابتدا
است بگو تا متفکر نباشد کاشکی من دران زمان زنده باشم که او
نبوت را اظهار کند تا من او را یاری کنم خدیجه رضی الله عنها شاد
مان و خورم بر سید المرسلین علیه السلام آمد و بشارت داد سید
المرسلین علیه السلام مستظهر شد تا هفدهم ماه رمضان که دران
سال عمر حضرت صلی الله علیه وسلم چهل ساله بود بروایتی چهل و یکم
بود که وحی آمد و در مصابیح و واقدی سطر است حضرت در غار حرا
بود که مردی آمد و سید المرسلین علیه السلام را بگرفت و حلق او را
بشلید چنان بشلید که تصور افتاد که هلاک میکند گفت اقرا سید
المرسلین علیه السلام گفت ما انا بقاری یعنی خواندن نمیدانم او
بار دوم بشلید گفت اقرا سید المرسلین علیه السلام گفت
ما انا بقاری او سیوم بار بشلید و گفت اقرا سید المرسلین علیهم السلام

دیگر نهاده ستاده با واز بلند میگفت ای محمد توئی رسول الله منم جبرئیل
هر طرف که در آسمان مینگریست همان صورت میدید از انجا باز
گشت بر خدیجه رضی الله عنها آمد و گفت واینمعنی بر گشاد و گفت
زنهار این سخن بر کسی مگوئی که من میترسم گفت اند و کین
مباش که در تو رسته گوئی و صدق ورزی و کم آزاری و نان دهی
و غریب نوازی و شکسته دلی و بارکشی مردمان و اعانت مظلومان
بیشتر است تو هرگز اندوه کین مباش خدیجه رضی الله عنها سبک برخواست
پیش ورقه و نوفل و عداس که از اخبار علما بودند و نوفل خدیجه را ابن
عم بودی بیامد و از بر سه ایشان بپرسید که جبرئیل چه باشد آن روز
نام مهتر جبرئیل در مکه کس نمیدانستندی و دران ولایت بت پرستان
بودند ایشان گفتند تو از که شنیدی که او را کسی چه دانند نام
او پیش تو که گفت وا او ناموس اکبر گویند و او پیغام گذار است
میان خدای و پیغامبران و بجز پیغمبران بدیگری ننماید خدیجه گفت

بهره و دو دختران زینب و ام کلثوم بهره و دو دختر که آنحضرت
در طفولیت نقل کردند و اما امام حسن در نوبت امیر معاویه
جهان فانی را بدار باقی بدل کردند از وی یک پسر ماند عبد الله که او
المثنی که نسل او تا امروز هست و امام حسین در دشت کربلا
با فرزندان شبیه در جنگ یزید پلید ناپاک دشمن دین شهید شد
یک پسر از وی ماند علی اصغر که نسل او تا امروز هست و آنحضرت
را امام الساجدین زین العابدین نام است و حضرت سیدة
النساء فاطمة الزهرا صلوة الله تعالی علیها و عن ابنیها بعد رحلت
حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم ششم ماه از دنیا
نقل کرده رضی الله تعالی عنهم و نسل از این هر دو امامین مانده
[illegible] نزول وحی و ملاقات جبرئیل امین صلوة
علیه و بیعت یاران و در کشاف و واقدی مسطور است و در
ثعلبی و در تفسیر سورة انعام مسطور است که در مکه حضرت

حضرت علیه السلام امان بخشیدند و او اسلام آورد و زینب را

آنحضرت با وی باز منعقد فرمودند و از وی یک پسر تولد شده

علی ابو العاص نام چون شیر مادر از در ناگذشتند بتقدیر قادر

بمرد و یک دختر از ان زینب نیز تولد شده اسم اوامامه

کردند چون بحکمت قادر در سنه عشر از نبوت آنحضرت علیه

السلام از دنیا نقل کرد امامه جیب بر ورشش با حضرت

امیر المومنین علی کرم الله وجهه دادند بعد چندی او را

با مغیره نوفل به نوبت خلافت حضرت امیر المومنین عثمان رضی

الله تعالی عنه قاضی مدینه بود نکاح کردند از وی یک پسر تولد شده

یحیی نام مغیره از و نیز نسل شد اما حضرت فاطمه سیده النسا

رسول الله تعالی علیها با امیر المومنین علی المرتضی کرم الله وجهه الکریم

نکاح کردند از وی پنج فرزند تولد شدند سه پسر و دو دختر

اول امام حسن دوم امام حسین سیوم محسن و او مجرد تولد شد

و رقیه در سنه ثلاثه از هجرت آنحضرت علیه الصلوة والسلام
وفات یافت ثم در سنه ثلاث از هجرت سید کاینات
ام کلثوم را در نکاح عثمان که بالا ذکر کرده شد در آوردند
و آن صالحه مدت پنج سال در خانه عثمان بود و کسی فرزند
ازان نشده بقدرت قادر قدیر او نیز وفات یافت و زینب را
با ابو العاص قاسم داده بودند و در جنگ بدر ابو العاص اسیر شده
بود و او را بدان شرط بگذاشتند که زینب را در مدینه سکینه
فرستد او حسب الامر رسول الله صلی الله علیه و سلم زینب را
در مدینه مطهره بخدمت سید عالم صلی الله تعالی علیه و سلم آورد
اما طلاق نگفت پس او بتجارت بشام رفت پس از آنکه حضرت
رسالت پناه صلوة الله علیه با او ملاقات کرده بودند غارت
کردند و او گریخته از انجا بمدینه در آمد و از زینب عذر خواست
و از حضرت رسالت پناه صلوة الله امان خواست ان

السلام وچهار دختر ازان یکی رقیه دوم زینب و سیوم ام کلثوم
وچهارم فاطمه زهری رضی الله عنها و در تاریخ مقدسی مذکورست
که آن حضرت علیه السلام را هفت پسر و دو دختران بوده اند که ذکر
بالا رفت امایک پسر ابراهیم که از شکم ماریه قبطیه که او را سلطان
اسکندریه بجناب رسالت مآب فرستاده بود و او هم در طفولیت
در دو سالگی وفات یافت وآنحضرت علیه السلام بنت خود رقیه و ام کلثوم
را بدو پسران ابولهب بزنی داد و رقیه را بعتبه ابولهب و ام کلثوم
را بعتیبه نام بن ابولهب در سلک ازدواج او در آورد در وقت وقوع
نبوت آن حضرت علیه السلام بموجب گفتنه و طعن دشمنان بنات حضرت
را آن شوریده بختان طلاق دادند پس آنحضرت رقیه را بامیر المومنین
عثمان بن عفان دادند و بعد فوت آن عفیفه ام کلثوم را در سلک
ازدواج نکاح امیر المومنین عثمان عفان رضی الله تعالی عنهم در آورده
واز وی یک پسر عبدالله پیدا شده و در مدت هفت سالگی فوت شده

درایم

تشریف ارزانی فرمودند خدیجه بنت خویلد رضی الله تعالی عنها مال خود
برای تجارت با حضرت علیه السلام داد و بهمراه آنحضرت غلام خود را
میسره نام در شام فرستاد چون ابر مدام بر سر مبارک آن حضرت سایه
میداشت هر جا که رفتی ابر برابر بر سر آنحضرت سایه داشتی و بر هر حجر
و کوهی که آن حضرت گذشتی آواز السلام علیک یا رسول الله آمدی
میسره این تمام کیفیت از ان حضرت میدید چون از سفر شام بمقام
خود آمدند برکات و سایه ابر و سلام حجر و شاخهای گسترانیدن شجر
میسره که دیده و شنیده بود پیش خدیجه صاحبه خود رضی الله عنها عرض
نمود و آن صاحبه آن حضرت برغبت و ارادت تمام در مناکحت از
دواج خواست و آن حضرت او را در نکاح قبض از تباح نیز منعقد کردانید
در شرح اوراد مولانا حسام الدین غوریه روح الله رحمت روحه مسطور است
که از انجناب سه پسر زاد اول قاسم دوم طیب سوم طاهر و
هرسه بطفولیت ازینجهان فانی با نجهان باقی نقل کردند علیهما

این زمان که رحمت عالمیان نشان از لوح پیشانی میداشت
و چون این زمان بر عقبه سوار شد دیدم که جمله دار و درخت و کوهها
او را سجده میکنند و این معنی نباشد مگر پیغامبران را پس چون همه را ضیافت
کرد و همه را طلبید و زیر درخت نشستند و سید المرسلین را جا نماند
و آنحضرت در تاب آفتاب نشست و آن درخت در حال بفرمان سلطان
ذو الجلال شاخها دراز گردانید و بر سر مبارک حضرت سید المرسلین
علیه السلام سایه گردانید پس بحیرا گفت ببینید این آیت صحت
نبوت است و گفت سایه ابر مدام بر سر مبارک آن سید الانام
میباشد همه گفتند آری او گفت بتحقیق این آن پیغمبر است که حضرت عیسی
علیه السلام از قدوم این خبر داده است و اندیشه من منتظر بعثت
این پیغمبر بودم ای ابو طالب این را نیکوترین طریق تعهد خدمت
بکنید و نیز در واقدی مرقوم است که چون آنحضرت علیه السلام
بیست و پنج ساله شد کرت دوم بتجارت شام تشریف

ارزا

دوست داشته و در پرورش اهتمام مینمود و در ثعلبی و جوهری مذکور است
که علماء کهنه و کاهن و علماء یهود و اصحاب توریت و انجیل آنحضرت را
دیده مهر نبوت را معاینه میکردند و خاک شکم مبارک را نیز میکرسیتند و
حکم نبوت آنحضرت باتفاق میکردند که این پیغمبر آخر الزمان برحق خواهد شد
که عیسی علیه السلام در انجیل خوانده و خبر داده و در روایتی آمده است که آنحضرت هشت
ساله بود که عبد المطلب وفات یافت و وقت آنحضرت را با ابو طالب عم آن
حضرت سپرد و او آنحضرت را از جان عزیز تر داشت و در تعهد او با قصی
نغایت رعایت و پرداخت احوال میکوشید چون مدتی وا از ده ساله
شد ابو طالب آنحضرت را در شام شریف همراه خود برد حکما و
علماء یهود و کهنه انجار از چهره اجلال آن حضرت مشاهده میکردند و حکم
میکردند که این جوان پیغمبر آخر الزمان بود و در شرح مصابیح و کتب
تفسیر مسطور است که چون آن حضرت علیه السلام با ابو طالب به بصره
رسید بحیرا نام راهب بجا آمده گفت ای ابو طالب این پیغمبر

نشسته است و خطا شگاف شکم مبارک را معاینه مشاهده نمود و آن خطها
وقت وفات آنحضرت علیه السلام بود و صحابه آنرا معاینه کرده اند و سید
المرسلین گفت آن ماجرا را بر حلیمه رضی الله عنها تقریر کرد و همراه خود آن
حضرت را در خانه خود برد پس از پنج سال آنحضرت علیه السلام را با آمنه داد
و در روز قدسی مسطور است که آمنه از روی ملاقات نیاکان کرد و آنحضرت
را بخانه برادران خود برد و ام امنه کنیز که بود چون امنه از آنجا بازگشت
در راه با راهبی ملاقات آنحضرت شد و راهب پشت مبارک آنحضرت را
بدید و بوسه داد بر مهر نبوت و گفت ای عورت این پسر پیغمبر این زمان
است باید که این را بنیکو وجه محافظت و تعهد کنی و چون این پیغمبر ادعوه
نبوت خود خواهد کرد اگر من زنده خواهم بود بخدمت خواهم رسید و اگر مرده
شوم باید که سلام و خدمات من رسانی چون امنه با بیبه از آنجا روان شد
در راه بیمار شد و بقدرت قادر کریم از عالم فانی بعالم جاودانی رفت
و ام ایمن سید المرسلین را آورده با عبد المطلب سپرد و ابوا آنحضرت را

روزی پایش سید البشر در محلی برابر کوه کلان [illegible]
بصورت آدمی در رسیده سید المرسلین علیه الصلوة والسلام را
شکم مبارک او را چاک نمودند و دل او و غیره الایش انسانی را پاک نمودند
بیک طشت پر آب که از بهشت آورده بودند شکم مبارک آنحضرت را شستند
و از نور ایمان و فضل و فیضان رحمن پر کردند و باز آن را در محل خود
گذاشتند و شکم مبارک باز همچنان شد که اول بوده و این کیفیت در
مشارق و مصابیح در باب معراج مرقوم است و در حرم کعبه شریف
شب معراج بوده و در واقدی مسطور است که آنحضرت در بنو سعد بودند
و علامات نبوت آنحضرت همبرین نمط در مصابیح مرقوم است که در [illegible]
است بیگمان همین حضرت جبرئیل صلوة الله تعالی علیه است و هو یلعب مع الصبیان
و در واقدی مسطور است که دو کس آمدند که اینجا شق البطن معاینه کردند همه
گریختند و با حلیمه گفتند که دو نفر آمده محمد علیه السلام را کشتند حلیمه
بدوید و نزدیک آنحضرت رسید دید که در سایه دیوار زرد رنگ شده

پس حلیمه رضی الله عنها آنحضرت را در خانه خود برد و دید که حلیمه بر [illegible]

بنو هزیل بود و تا دیری چند بود دید که گفت این جوان صالح [illegible]

و در وادی سدره علماء حبشه در انجا نزول کرده بودند چون نظر

ایشان بر حضرت سید المرسلین علیه السلام افتاد همه گفتند که

[illegible] که [illegible] نامه آخر الزمان است چون حلیمه نزدیک [illegible]

رسید دید پیر مردی از هوازن حضرت سید المرسلین علیه السلام

[illegible] گفتند که این پیغامبر است که عیسی علیه السلام طلعت حضرت

[illegible] او خبر داده است و حلیمه در خانه خود یک گوسپندی داشت

در آن سال در ملک او قریب یک صد گوسپند جمع شدند و دیگر اموال بوده

[illegible] چون حضرت بعمر سه سالگی رسید برادر و خواهران حلیمه

شبانی گوسپندان رفتی و پاره ابر مدام بر فرق مبارک آن سید [illegible]

[illegible] سایه مدام کردی و هر جا که آنحضرت علیه السلام رفتی ابر برابر نیز

رفتی و تمام مردم بنو سعد معاینه [illegible] کردندی و تعجب نمودندی تا